۱۴۱۷ ق

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب مجمل التواریخ — تاریخ اسلامی

مؤلف

موضوع از محمد محسن خادم آستانه رضوی

شماره قفسه

شماره ثبت کتاب

۱۶۵۵۱

۸۱۴۱

بازدید شد
۱۳۸۲

خطی ـ فهرست شده

۸۱۴۱

مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۱۰۰۳۵
فیلمبرداری تاسیسات ۱۳۷۲

بازدید شد
۱۳۷۲ - ۱۶

کتابخانه سلطنتی

وارده ۱۳۲۰

خطی ـ فهرست
۱۴۱

۱۲۸۷
۲۴۹۸
۱۲۸۷
۱۲۸۷
۱۲۸۷

خطی ـ فهرست
۴۱

طهمورث بن هوشنگ بن سیامک بن کیومرث و او را دیوبند لقب بود که او را
دیو را مطیع خود کرد و تمام اسلحه را کار مقرر کرد و بت پرستی
در زمان او پیدا شد و گویند که چون عربی از ایشان برطرف
می شد شکل او را از طلا و سنگ می ساختند و بآن مشغول
بودند و بتدریج بجائی رسید که او را می پرستیدند
و بت پرستی از آن بهم رسید

جمشید بن طهمورث بن هوشنگ بن سیامک بن کیومرث بعضی گفته اند
که برادر طهمورث بود و اسم او جم بود و چون بسیار خوش رو بود
بمرتبه که روشنی از صورت او ساطع بود باین جهت شید لقب دادند
و عبارت از خورشید است و مردم را او بچهار حصه کرد بعضی را
ببزرگی و برخی را بملازمت و نوکری و پاره را بصنعتهای
مختلفه داد و علم در زمان او بهم رسید و در آخر ایام پادشاهی دعوی خدائی
کرد و بشکل خود تمثال ها ساخت و باطراف فرستاد تا او را
پرستیدند آخر از دست ضحاک گریخت و صد سال در صحرا
میگشت تا فوت شد

از نسل سیامک بن کیومرث و در برس قدیم ده اک است بمعنی
مهاجنده عیب بسیار زشت روی و کوتاه قد و بد اندام و بی شرم و
دروغ گوی و بدزبان و بددل و بیخرد و در زمان عرب معرب کردند
ضحاک گفتند خواهرزاده جمشید بود و در سوابق سیامک بن سیه
و در آخر بر جمشید خروج کرد و پادشاهی را از او گرفته و در آخر
از ریح سرطان که گوشت پاره بر هر دو دوش او بهم رسیده بسیار
شورش و داد میکرد و تسکین او از مغز سر آدم بود هر روز دو نفر از
اهل ولایت آورده بقتل میرسانیدند و مغز سر او را بر آن جراحت
مینهادند تا تسکین می یافت و او ناظری داشت بسیار قدر شناس هر روز
از آن دو نفر یکنفر را آزاد میکرد و بصحراها میفرستاد و اسب و شتر و گوسفند
میداد که در صحراها بچرانند و یکنفر دیگر را بقتل رسانیده
مغز او را با مغز گوسفند ممزوج و بجهت زخم می بردند
و آشام نشین و مالداری در صحراها از آن زمان بهم رسید

از نسل جمشید بود و بمدد ده آهنگر که پانزده پسر داشت و نه پسر
او را بتدریج بجهت مرهم زخم ضحاک کشته بودند و نوبت دهم بود
که طاقت نیاورده جواب گفت و نطعی آهنگری را بر سر
چوب کرده از دکان بیرون آمده آگاه بر دار از آن بر سر او جمع شده
فریدون را بر گاو سوار کرده بر ضحاک خروج کرد و گفته از شراره
آتش کوره آهنگری شکل مثلثی بود و یا صد در صد در نطعی مزبور بهم رسید
خاصیت او این بود که در محاربات در برابر علم هر دشمنی
که دیده شد دشمن مغلوب میگردید از آن مبارک گرفته آن چوب را
بجواهر مرصع ساخته درفش کاویانی نام نهادند و در فتح قادسیه
بدست مسلمانان افتاده در میانه لشکر بخش کردند و قیمت جواهرات
و طلای آن بجائی رسیده بود که از حصر آن عاجز بودند
و سلم و تور و ایرج هر سه پسران فریدون بودند

۴۱

خطی ، فهرست
۴۱

خطی ـ فهرست
۴۱

۴۱

خطی ، فهرست
۴۱

خطی ۰ فهرست
۴۱

خطی ۰ فهرست
۴۱

خطی ۰ فهرست
۴۱

خطی ۰ فهرست
۴۱

خطی ۰ فهرست
۴۱

خطی ۰ فهرست
۴۱

او را گرفته بپیش دو بدان در گذشت خواجه
سلمان ساوجی گفته زنجیر نبی رفته بقصد دو هزار
به در حرب جنگ الناصر حسن زنا بخون خویش
بزودی بار دهی خط بشیخ کرد حکم و مدیدت بیرون
زنبی خجسته زنا خایه در گلوگاهش ح

مدرس شش

ط

ح

طلاق

ح

مدرس سلطنت

ح

مدرس سلطنت

ح

مدرس سلطنت

ح

مدرس سلطنت

ح

مدرس سلطنت

ح

مدرس سلطنت

ح

مدرس سلطنت

ح

مدرس سلطنت

ح

مدرس سلطنت

خطی ۰ فهرست
۴۱

در فارس ممکن گردیده تا آنکه در روز جمعه ۲۱ شهر جمادی الاولی سنه ۷۵۸ در میدان حکومت شیراز
خنجر ساخته بود با امیر مبارز الدین مظفر تقدیر رسیده در همان میدان مرفون شد

مدت دولتش

لام

لام حکومت اوده شهور نام پادشاه نکته لطیف

لام سلطنت و نکته و خطبه نام محمد خواند

محمد

۴۴

التاریخ نام پادشاهان هزار و سلطنت

۳۴

نام لقب اردشیر اسلام

نام دوم دختر اهبت ان مغفر

حلیه

ملبس

طرائق

خاتم

چهارم مظفریان و ایشان هفت نفر بودند و مدت دولتشان هفتاد و دو سال گشت و جد اعلای ایشان امیر
غیاث الدین غازی است و او از سبزوار و خواف خراسان است در زمانیکه لشکر اسلام شهر و ولایت
خراسان آمدند او بطرف کهاند آمد و قوی بهم رسانید بالاخره چند نوبت جنگ کرد با ایشان
راست آید عاقبت غالب از نوتراشیدند و شهر سبزوار بتصرف آوردند و سه پسر داشت
محمد و ابو بکر و منصور از محمد و ابو بکر نسل نماند و منصور تا سه پشت امرا و امرا و امرا مظفر هر چند امر مظفر
از برادران دیگر کهتر بود لاکن رجولیت و بزرگی از همه احوال ظاهر بود و پادشاه عقل و کفایت
یوسف شاه بن جلال الدوله او را تربیت فرموده و سرحد ملک را باو داده مدتها در آنجا سرحددار بود که چون بخواهد
کرد ارغون خان تو خواهی که با دل خفته بیدار ارغون کنی تو خان در تربیت او شهر که بعد از کنی تو خان غازان خان
او را ترقی داده لایت نهاده و طلبی و علم و شجاعت بوده امیر مبارز الدین محمد که اکنون هست آن از مظفریان
در سبزوار متولد شد و امیر مظفر را همین یک پسر بود دیگر شنیدم که نامی احمد مدر الدین ابو بکر داد و شاه سلطان
ارزد متولد شد

مدت سلطان

مبارز الدین محمد در امیر مظفر سیزده ساله بود که پدرش علاء الدین شاه شجاع چون پدرش مکحول و محبوس شد کیان مدر
وفات یافت محمد در آن زمان شجاع بود و قوت دین بر تخت نشست و سلطان احمد بر لشکر او کوشت کرمان و شهر
و تو فیر شجاع و علما شیراز ام محمد در آن و ایرقوه و اصفهان تا بحدود یزد بر او مسخر شد و خطبه
بیت و یک جنگ با کرمان در میان آمد و آن ولایت را مسخر گردانید و چند نوبت با شاه شجاع
مصاف داد و هر بار بر او ظفر یافت و در سنه ۷۶۰ خدا او را پسری داد و او را
الدین مظفر نام کرد و در شهر سلطان قطب الدین شاه جهان

نشستگاه سلطان سلطان را در نفاع او در دوشاه
شیخ داد محمود و سلطان احمد از دهر سید و فراز
سلطان ابوسعید دولت مغول ضعیف شد اول
کسی که از آل مظفر بنای سلطنت کرد او بود در محرم
سنه ۷۴۱ اول زمان سلار گرفت و با امیر شیخ ابو اسحق
محاربات کلیه با شیخ قرار کرد و شیراز متصرف امیر
مبارزالدین آمد و شرف الدین مظفر پسر سیم بهمت
تاج دولت که فوت شد در میدان مکافات دفن کنند
و از دو چهار پسر ماند یکی شاه منصور و دوم شاه
فتح الله اصفهان و اصفهان و قلعه شبانکاره کنف از
سوار باذربایجان رفته با اخی جوق دری هزار سوار در جنگ
مظفر و غالب آمده روز جمعه دوم ربیع بر سر شده خطبه بنام او
خواندند و نقش و نقود و سکه و انواع مهمات بسیار
مایل بود قرب هزار کس بدست خصم کشته شد و جمعی
بسیار تلف و مستقر شده بود در سنه ۷۶۰ شاه محمود و شاه
شیخ پسر دیگر شاه سلطان خواهرزاده بس انعام کرده طرف
صبحی در قلعه نشسته بود و سپر او رقه گرفته و در ربیع جمعه ۱۹
رمضان او را میکشند و بقیعه فارس فرستاده
و در ربیع الاول سنه ۷۶۵ وفات یافت و

مدرس عمر

عالم اعور مدرس سلطنتی

ورنستان سلار بیش و عشرت کذرنده بود هر ساعت
بغارت بس مرحمت کی تعدی سنه ۷۸۰ بجوار رحمت الهی پیوست
و شاه محمود طبع دلخوش و صاحب فضل و حال بود
و متواضع و در هیچ حال کلام قرآن مجید را از خط نکرده
بود و قوت حافظه او بمرتبه بود که در یک نشست
هفت پنج را یک دیدن از خط محمد و دلالت
در صبح چهارشنبه ۲۲ ماه محرم الحرام سنه ۷۳۳ بوده
در روز یکشنبه ۲۲ شعبان سنه ۷۸۶ شد و

مدرس عمر

عالم اعور مدرس سلطنتی

۴۰

تاریخ پادشاهان نامدار و سلاطین کامکار

۴۵

نامه نامدار ظهور اسلام

۴۹

ذکر دولت سلطان

محمود امیر مبارزالدین محمد بن مظفر که مدرس محمود شده
حکومت اصفهان با او شد و در حیات شاه شیخ ابو اسحق شد
و با مرگ شاه شیخ او را میکشند و بعد از آن با سلطان
اویس ایلکانی وصلت نمود و شهر را با استقلال تمام
با صفهان فرستاده و شاه محمود بمرتبه بعد از سلطان
اویس بیشتر از هشتاد شد و در نهم شوال سنه ۷۵۶
در اصفهان

بجوار رحمت ایزدی پیوست و

مدرس عمر

عالم اعور مدرس سلطنتی

سلطان

زمان الهی پس از شاه شیخ ابو اسحق امیر مبارز پدر ایشان و مبانه او
و پسر نزاع شده و درین حین در سنه ۷۸۹ امیر تیمور
همراه عجم آمده اصفهان را فتح کرده متوجه شیراز شد
فاطمه آل مظفر استقبال نموده بمجد شتافته و آمده مکرر سلطان
زمان الهی را با خود همراه کرده بشوشتر شاه منصور که او نیز
نزدیک بود رفت و شاه منصور بجلیه او را پذیرفته خواسته و نقد
نامی را گرفته محتشم کرد درین حین خبر رسید که امیر تیمور از
شیراز بماوراء النهر مراجعت نموده شاه منصور دیگر از شوشتر
و بعد از آن ظفر از موکب شاه زمان الهی را از پس آنقدر اصفهان
تعاقب کرده با الاتفاق سلطان احمد بخت شاه منصور آمده مغلوب
شده سلطان زمان الهی کرشمه ری آمده در آورد کرده
شاه منصور او را دمدم اورا میکشند در قلعه اردکان

مدرس

عالم

شاه منصور کاه در سنه ۷۹۰ بشیراز آمده و مجلس منعقد شد
پادشاه شد و وفات شیخ علاء الدوله بعد از چند امیر تیمور
چون شیراز در سنه ۷۹۵ بجوار رحمت الهی پیوست شاه منصور با شاه شجاع
لکان شد و بعد از شاه شجاع با استقلال تمام سلطنت
در روز وقت که امیر تیمور بشیراز آمد که شیراز رسیده دارالملک خود مرتبه دوم

هر یک را در قفسی نشانده کرده بجد در روز جمعه ۱۴ جمادی الاول
سنه مزبوره چون غله آنش جهانسوز بیداد و بیدادگری برافروخته
امیر تیمور قدم بقدم رهنورد ادبار و شکست شاه منصور چون
بلدی کهان جهاندار را طی نموده در مرتبه نخست امیر
تیمور رسیده بشیراز رخت اقبال امیر فرخ آورده عمال آنجا
سر بسر آمده بشیراز شتافته شاه منصور چون
شناخت بطرف دیگر گریخت و کار زار آنکه
رستم و اسفندیار رکه بود نهایت چنین دلش بآورد سید
بود منهزم شده یک زمان شاهزاده بیرون دراه
نهاد او را گرفته سرش را ببرید و

مدرس

مجمل منظر بن مبارز الدین محمد حکم شاه بن مشجاع حاکم
کرمان بجد و پدر سلطنت باسم خطبه و پادشاه منصور خواند
بجد در مرتبه اول که امیر تیمور بفارس آمد سلطنت فارس را
باو داد و چند سال در مقدمه گذشته تا در آل
مظفر باوج رسید هر چند که امیر نفه ضیفات مجدد
موصوف و شجاع و دلاور بود ولی پیوسته با پدر بگو بگو
در مقام مخاصمه و عداوت بوده و جمعیت ایشان نیز
و سعتی پیدا کرد و حکم ایشان در فارس و کرمان و بعض از
عراق بر قرار شد شجاع با وجود کبر سن و ضعف و نضج پیر
حصار لورا بگرفت و

شکست و قلعه بازگشته بقلعه بالا متحصن شد تا آنکه امیر نوروز
والی هرات شفاعت کرده از قلعه بزیر آمد چون بدارالسلام
هرات رسید بعد از چند روز بسبب آنکه از قلعه بزیر آمده بود
نقاها امیر نوروز را بقتل رسانیدند و امیر نوروز در شهر
هرات حکومت میکرد و طبل و علم و سایر لوازم سلطنت
انجام کرده بود از ترک و تاجیک لشکر جرار جمع کرده
غضب کرده امیر نوروز را از خوف غازان پناه بامیر قتلغشاه
در برار برده امیر نوروز را گرفته بامیر قتلغشاه
داد که او را کشت و خود نیز با غازان جنگ کرده
و سلطان محمد شاه نیز این قضیه در دل داشت تا آن
سلطنت خود که امیر دانشمند بهادر در سنه ۷۲۶ با لشکر بهرات
فرستاده بعد از محاربات بسیار گرفتار ساخت که سردار لشکر ملک
فخرالدین بود امیر دانشمند بهادر را بصلح بشهر آورده
او را کشته فتنه عظیم شده در سنه ۷۲۸ ملک غیاث الدین
در اشکوه وفات یافت و

ملک
معاصر چنگیز خان بود ۱۱۵۰ در هرات

شمس الدین ملک غیاث الدین نیز شخص جنگی دره و
جوانمرد بود و با ارباب الحرف در مراعات شریک بود و خط نسخ
نازک هم خوش او بود در سنه ۷۳۰ وفات یافت و

مدرس

حافظ ملک غیاث الدین بعد از او در بسر بحکومت
نشست لاجرم در امور حکومت نتوانست غوریان را
مسلط نگهدارد در سنه ۷۳۲ در قلعه جمشید الدین او را

نشید و

مدرس

سعی نموده و نفاق خیر ساخته بجهة علما و فضلا و ضعفا
مقرر نمود و خط نعلیق را در ولایت معمول گردانید
چهارده سال حکومت ملک شمس الدین پسر خود را در هرات
نائب کرده خود با دولت خان و سپاهی بسیار
روانه زیارت کعبه معظمه شد در مراجعت امیر جوبان
در سلطان ابوسعید گرگانه پناه باو آورده او نیز پناه آورد
ملک فخرالدین و امیر نوروز را گرفت امیر جوبان
گرفته نقتیل رسانید و دولت او را بریده بخدمت سلطان
فرستاد و خود در سنه ۷۲۹ وفات و پسر او شمس

مدرس

التاریخ از آنجا مراجعت بدارالسلام
۳۲۷
بلد در ولایت
حلقه
طرف

(چهارده)

شمس الدین حسین بن ملک غیاث الدین بعد از پدر بر تخت نشست
و سیاه او و خطبه بنام او خواندند و سکه بنام او زدند
مطیع خط نسخ بود در ترویج دین کوشش بسیار نمود چنانچه سلطان المحققین
سعد الدین تفتازانی کتاب مطول را بنام او نوشت بعد از
سلطان ابوسعید بر تخت پادشاهی نشست خطبه و سکه بنام
خود کرد در سنه ۷۴۳ امیر وجیه الدین سربدار بر ملک شیخ حسن جوری
لشکر بسیار فرستاد بسی هزاران از سبزوار بقصد ملک
حسین هرات آمده محاربه نموده شیخ حسن جوری کشته ملک حسین
غنیمت بسیار از وی بدست آمد و مستقل در ولایت
للفاتحین امرا و ارکان دولت بلشکر سپاه آمده او نیز مغلوب
شده و ملک فرمود تا از سر سازی کشتگان دو مناره ساختند
بعد از ان امیر فرغی هزاره سوار مرا از ماوراء النهر بخراسان
آمده ملک را بمرتبه فی صره و ضیافتهای خوب رسانیده
تا آنکه صلح مبدل شد بشرط آنکه دختر ملک را
باوراء النهر بخدمت امیر وجیه بفرستد بعد از یک سال
و غوریان سر برآورده بقلعه اشکوه که در جنوب هراة
متحصن شده در سنه ۷۵۲ باوراء النهر گفت امیر فرغ رفته

عباث الدین ملک غیاث الدین بعد از پدر بر تخت نشست
و سیاه او و خطبه بنام او خواندند و سکه بنام او زدند
از دست سربداران سر برآورده بعد از ان در سنه ۷۸۳
در ماه محرم سلطان صاحبقران امیر تیمور
گورگان از ماوراء النهر خروج کرده بهرات
آمده بعد از قتال و جدال بسیار هرات را گرفته
ملک غیاث الدین را با منتسبان و برگزیدگان پسرش
باوراء النهر فرستاده خود انکا ملک را پسرش

نشید و

مدرس

امیر او را در بغی کرمه چنی امرای اوس با ملک بقعه

امیر او سلار را راده امرای خنای خبر داده او در شب خود

کرده غافل بهرات آمده ملک با فر بر لشکر او و غیدان

نصب کله بقعه کرمه مجتمع کرده مرتبه دیگر در هنا

بیستمی شنبه در سیم ذیقعده سنه ۷۶۱ فوت شد م

چهم در ذکر سرداران و دولتمندان خراسان که خواجه فضل الله در باشتن که در ازدیاد

نیز در ولایت هیچ و او گفت سپاری بخی مختشم و بزرگ ایکا بود و اسباب و املاک الیه را دزدان و او را سپردند

خواجه عبدالرزاق و خواجه وجیه الدین

عبدالرزاق

عبدالرزاق بن خواجه فضل الله سپاری شجاع و مردانه و در زمان

سلطان ابوسعید ملازم بود و در واقعه بجانب تبریز و عراق

بگمان فرستاده بخدمت خواجه رشید بطرف کرده منظور

شده از خوف اراده نمود و در اسباب

خود را در وحشه در محوض مال ایوان بدید در راه هزیمت

سلطان رسیده خوشوقت شده بقریه باشتن آمده

همهم از شکوه از جور و ظلم خواجه علاء الدین محمود در

خراسان گفته که از آن شراب و زن میخواهد خواجه

عبدالرزاق گفت دنیا بر هم خورده است چرا اطاعت

روستای با بد گفت و ستمهای بیحد و اندازه داری در

در قریه باشتن برپا کرده و ستمها را بر سر در گفته هر صبح تقریبا

با خواجه عبدالرزاق بعث کرده خواجه علاء الدین محمود را

بر سه آن فرستاده و خواجه عبدالرزاق نیز بر پی آمده

وجیه الدین مسعود بن فضل الله باشتنی بعد از برادر بکویت

نشست و مدت مملکتش طولا از جام تا دامغان و

از جنوبشان تا نیشابور و صاحب قران سریدران

بود مقصد غلام ترک دانست و هر روز او را

هزار لرس جیره میداد و در کنار آب ترک اسبان

با طغاتمر خان جنگ کرده غالب آمد و لات فیروزکوه

و سمنان را تسخیر کرده در مرحب ملک اسپندار

و شکر بیشمار بسر راه آمده حرب نخواه اورد با

سپاری از پیش گشته م

در قریه منیشه حرب کرده غالب آمد تلف کرده
خواجه علاء الدین نسبت آنرا فرار کفه در قریه
اورا کرفه شهید کفته و مراجعت کرده سبزوار را کرفه
سکه و خطبه بنام خلف در دیجه ۷۳۸ بر قدش
خواجه وجیه الدین مسعود اداکت ح

مدرس نشر

کلوی مسعود

بعد از لاکر تیمور سکومت نشت کفی رزل اردی تبه
تغو بعد از اندک دفتی لشکر سرامد ار بسبزوار
خواجه شمس ان خروج کرده اورا بقتل رسانیدی

مدرس نشر

شمس الدین خواجه فضل الله برادر خواجه وجیه الدین
مسعود بعد از کلو سبزوار را کومت قرار یافت
و بعد از هفت ماه خلع کرد که من تابیه ان کار نیستم
و چهار فرزند ارشد از قزانه بخواشه بخاری
رفت و خواشه از قلعه سبزوار رایت سلطنت بر افراشت
بخواجه شمس الدین تغو ح

مدرس نشر

تاریخ پادشاهان هزار ... سبزوار

۳۹

... بعد از ظهور اسلام

... در ذکر امیدان مسعود

... وجیه الدین مسعود

... طاب ثراه

خواجه شمس الدین حیدر کرابا در سبزوار

خواجه شمس الدین حیدر کرابا برادر خواجه وجیه الدین مسعود بود در سبزوار
و از مقربان خواجه وجیه الدین مسعود و کوه سبزوار زاده
و بخت و نماز کذار در قرآن خوان اما قتال و نفاک و
طوسی را از تصرف جانه قرار کرفه سپه سالار شد
قصاب زاده و باطنا مرصلح کفه در ... حال
در روز طوی بزرک در ۷۵۹ مقربان سوریه که طاعتمرا

مدرس نشر

حیدر قصاب

حیدر قصاب از زاده چشم است در ایام خواجه شمس الدین
زیبت باده خوه صاحب سفره و مروت بود خواجه نصرالله
باشتنی در اسفراین یاغی شد حیدر بسیار کوشید و اسفراین را محاصره کرده بود از یکاه سپاهیان قصد
او کرده در طهارت خانه او را کشته و نثاره باسم خواجه
لطف الله زدند و سر حیدر را بسبزوار فرستادند ح

مدرس نشر

تمام

خواجه
لطف الله بن خواجه وجیه الدین مسعود باشی بعد از قتل حیدر
قصاب بعی پهلوان حسن در مغانه بتکومت نشسته ارباب و انبا
سبزوار نثاره بشادیانه زدند نثارها کردند تا بعد از مدتی که
میانه او و پهلوان حسن بر بخورده پهلوان حسن بر سر او ریخته او را
دستگیر و بقتل رسانیده و نثاره بنام خود ف
مرتبش

خواجه
علاء الدوله بعد از پهلوان حسن حاکم شده در دولش عزیز را از
عراق آورده امور سلطنت را بصلاح و سدید در آمر باو
اعتماد شده در دولش باز بعراق رفت خواجه از خفت او
نیز از سر دشته در دولش را با هفتاد نفر مریدان او کشته
و خواجه علاء از شیبان خالص بخدمت امیر مبز بخراسان آمده
بخدمت تیمور رفته مورد اشفاق شده در ولایت او را باز
باو داده در سفر همراه لشکر بعزیمت کردستان رحلت نموده
فوت شد

کتابخانه

بعد از ظهور اسلام

حلاب

خواجه

خفر دامغانی بعد از خواجه لطف الله بحکومت نشسته در دولش
عزیز نامی را در دولش نشخ فرخوری در مشهد مقدس خرج
کرده و قلعه طبس بگرفت و پهلوان حسن بتوطیه طبس شده
چند خروار ابریشم بدر دکش داده از خراسان بعراق رفته در
عهد شاهرخ بوزارت بایسنغر و امیر دولات که در استرآباد بود رفته
شد و دولت از خواجه علاء الدوله بگرفت برادرش شهاب با هزار سوار
بسبزوار آمده جمعی سبزوار سر پهلوان حسن را نخواجه
علاء الدوله رسانیدند

مرتبش

محمد

پادشاه عظیم الشان فرمانروای کشورگشای و جهانگیری دولتی بنظر اسکندر ذوالقرنین و چنگیز خان گفته اند امیر تیمور
پسر امیر طراغای بن امیر برکل بن الشکر بهادر بن انکس نویان بن قراجار نویان بن تایر خان بن قاچولی خان بن قوتولون خان بن
بوقاقان بن نور بحر قاآن است و نسب او بچنگیز خان در توتمه خان که پدر چهارم چنگیز خان است و پدر هم او بهم میرسد و آبا و اجداد او
صاحب شوکت و حکم بود قراجار نویان که پدر بزرگ او است در زمان سلطنت چغتای مرتب امیر الامرائی داشت و امیر تیمور در شب
شنبه ۲۵ شعبان ۷۳۶ تولد یافت جد او از طرف پدر امیر تراغای سلطان خان چغتای است و او را ماوراء النهر بجهة ظلم و ستمگری که کرده بود امیر طرغی که از سادات
طرغی کهه او را بر طرف کهه دانشمند هیاطلان را بر تخت نشانده بعد از دو سال او را نیز نثار لشکر کرده سلطان قزاغلان که از نسل چغتای خان
بنای نشانده مملکت ماوراء النهر بمعدلت امیر طرغی آبادی شد از دولت فرمانفرمائی در سنه ۷۵۹ در شکار گاه میکی از زخم یکان او را شهید
کرد بعد از و ماوراء النهر هرج و مرج شده و هر یک سری بفتنه و دیگری بر میکشد تغلقتمور خان که از نسل چغتای خان و پادشاه جته بود باراده
اراده ماوراء النهر نمود در عرض راه امرای ماوراء النهر بگذبت او آمد چون امیر تیمور در سن هفت سالگی بود و در موقع فوت پدر
تغلقتمور خان آمده چند سال در رشته و کار دانی از همه اقران ظاهر بود لهذا ولایت بلخ را باو داده هزار و چهار هزار سوار همراه او کرد و مملکت ماوراء النهر را بپسر
پسر امیر مسلد که برادر زن تیمور بود و پسر امیر طرغی داد امیر تیمور بسبب خویشی مزبور حسین نوه کرد و میرزاده شد و مدتها در ولایت بلخ بود
تا آنکه میانه ایشان نزاع شده امرای ماوراء النهر طرف امیر تیمور را داشته امیر حسین را در ربیع الثانی سنه ۷۶۲ در چهار فرسخی بلخ بقتل رسانیدند امیر تیمور حاکم جمیع ماوراء النهر شد
و سلطنت خانزادگی را بر نفس کشیده و در مکر و زرق و دروغ و دلش در زیاده بود تا آنکه تمام ولایات را بتصرف در آورده عالم گیر شد و در سنه
۷۷۰ ذیقعده شنبه ۲۵ بود که بسیاری از سادات و علماء اصفهان را دعوت عام فرموده آنچه بشماره آمد هفتاد هزار کس و بعد از آن قتل عام فرمود
دشت قبچاق و از آنجا بپادشاه اصفهان امیر تیمور بود او نیز لشکر را بسرکردگی امیر تیمور بدشت قبچاق که هفتاد هزار فرسنگ طول آن و صد فرسنگ عرض آن است رفته و هر دو مرتبه غالب آمده و چند مرتبه بآن حدود رفته و بر ایشان خراج مقرر داشته و امیر مکرر بدشت قبچاق رفته و در سنه

عطی دفتر
۴۱

و امیر تیمور خراب کرده میرزا اورا تعمیر کرده صاحب روضة الصفا میگوید مقصد هزار جوی در اینجا کار فرموده
و میرزا خلیل سلطان پسر میرانشاه بر لوح قبر او نوشته که بعد از فوت امیر تیمور در چهارشنبه ۱۴ از رمضان سنه ۸۰۷ در ماوراء النهر
سلطنت نشسته و میرزا شاهرخ سلطنت آنجا را باو واگذاشت و در آخر بعد از چهار ماه امیر خداداد لوحشی که با امرای بزرگ
او بجهت اورا کرفته محبوس و شیخ جهان اتابک معونت شاهرخ را آورده سلطنت ماوراء النهر باو واگذاشته او نیز سر امیر خداداد
را بجهت شاهرخ فرستاده میرزا خلیل سلطان در حبس کات یافته بجهت میرزا شاهرخ آمده باز اورا
بعراق و اذربایجان تعیین و ماوراء النهر را به پسر خود الغ بیک میرزا داد و در صبح نوروز ۲۰ دیحجه سنه ۸۵۰ در قراباغ
روی بعالم بقا آورد

تاریخ پادشاهان مرار و سلاطین کامکار

۴۲

۱۷ بعد از ظهور اسلام

۱۷ در دولتخانهٔ معمور

الغ بیک

الغ بیک بن میرزا شاهرخ در ایام حیات پدر در سنه ۸۱۲ سلطنت ماوراء النهر در ستان ماوراء النهر مرجوع شده بعد از مدتی با پسران میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد العزیز بخراسان آمده در حدود قراباغ بر خان میرزا علاء الدوله بن بایسنغر برلوور لشکر او شبیخون کرده میرزا علاء الدوله کریخته با ستر آباد رفته میرزا الغ بیک بهرات آمده کار هرات نشت چون شنید که میرزا بابر و میرزا علاء الدوله هر دو در استراباد باهم اتفاق کرده اند و قصد دارند او نیز عزیمت خطه مازندران آمد پسرش میرزا عبد اللطیف را بطلب تاخت کرده الغ بیک بهرات نشسته چنین در ایام غیبت او در بخارا شده بود و چون از غارت فرموده عجل در ماه رمضان عین رستاده از رفت سر ماهوم میراز خانه نمی توانسته برمی آورد چنان بر دوم لکی و باوراء النهر رفته میرزا بابر از استراباد آمده در هرات بر تخت نشست و میرزا عبد اللطیف بلخ آمده و باو پیوسته در میان سر قند با پدر جنگ کرده غالب آمده و پدر را کرفته بدست عباس نام داد که بقصاص پدر خود او را بکشد

علاء الدوله بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ چون خبر وفات پدر
میرزا شاهرخ بسیه پادشاه شنید در انوقت میرزا عبد اللطیف و
پسر میرزا الغ بیک کوهرشاد بیکم جده میرزا علاء الدوله که حرم محترم
میرزا شاهرخ بود کرفته نزد شاهرخ میرزا برده آنجا بود
سر قند شده در حوالی مشاورجمعی از امرای میرزا علاء الدوله
سر راه کرفته در صبح شنبه ۱۲ صفر سنه ۸۵۱ او را کرفته و
کوهرشاد بیکم را خلاص کرده بعد از ان شخصی که مجهان در بخ
اسم میرزا الغ بیک بقلم آمده وقایع را بنظم نیز نوشته بود و میر
در حیات بود از نظر فرط بنظر شریف رسید هر جا که صرف
و فرصت میشد فقیر هم بنوشتن مشغول بود تا اخر در کنار دریای قندم

در خانه ملک رستمدار وفات یافت

دیباچه در قتل میرزا عبدالعزیز پدر حقایق اسرار تقدیر رسانیده

چو عبد العزیز شش تاریخ خفا — فوقها تاریخ عباس گشت

میرزا الغ بیگ پادشاه صنف عاقل در علم ریاضی بدیل الجد

در ۸۳۳ با تفاق مولانا صلاح الدین موسی قاضی زاده رومی و مولانا

علاء الدین علی و شیخ زاده تبریزی و مولانا غیاث الدین جمشید و

مولانا معین الدین که اشارت بزرگان نصیر قند آورده بود در سمرقند

سمرقند با بدیعیت مشرقی رصدیست که مهذب است بتاریخ جدید

فایده که مدار استخراج تقاویم بران است

مدرس عمرش

الفقیر مدرس سلطنتی

له لاع

سلطان محمد بن میرزا الغ بیگ بن میرزا شاهرخ بعد از فوت میرزا

شاهرخ در عراق و فارس بر تخت نشست و بعد ازان

در اراده خراسان کرده سه نوبت با میرزا بابر محاربه نموده در اول

غالب آمده در آخر در بچه ۸۵۵ در سر دره چاران مهلک سفر ازان

با میرزا بابر ملتحق رسید

مدرس عمرش

لعاع) الفقیر مدرس سلطنتی در عراق و فارس

با بر بن میرزا بایسنغر میرزا شاهرخ چون مدرس در روی دولت بدید

اردو بازار اغات کرده با سترآباد رفت در ۸۵۳ که میرزا الغ بیگ

بادراللهر رفته او در دربچه آنجا در عبارت بر تخت نشسته بود حوالا

جام با میرزا سلطان محمد بر لشکر خبک کرده مغلوب شده بمشقت

سپاه با معدودی نفر بقلعه چمله کرک ورزدکان پیوسته و از آنجا

بسترآباد رفت و اولاغ قوم میرزا سلطان محمد را پراگنده

و سپاه خراسان میرزا بابر کرده بر سر او جمعیت کرده نزدیک سبزوار

الک و محاربه شده آخر میرزا بابر غالب آمده میرزا الغ بیگ از بخارا ایران

رفت و میرزا بابر مستقل شده از راه کپه بعراق آمده میرزا علاء الدوله

ان تاریخ پادشاهان مدار وسلطنتی کامکار

تا ۸۵۵ در حضور اسلام

تا ۸۵۵ در کرکان

عبداللطیف

عبداللطیف بن میرزا الغ بیگ بن میرزا شاهرخ بعد از پدر

میرزا الغ بیگ پدرش را کشت پادشاه شد تا کشته شد طبع

لطیفه می کرد با اهل الله همه محبی بعضی در کمال عضب شدی عوض پادشاه

دعاء بد بر زبان نیاوردی همه تاریخ در حق ما خوب

کرده خدمتان او تا صد در سنج هر کس بقدری بهایت بسیار شدند

پدر و پسر نباشد ملکان پدرش با میرزا عبدالعزیز با تفاق

نبی میرزا عبداللطیف در بازار سمرقند میگذشت دقه فراوانی

لقه الغ اوق گذی بر سر او تیر رسید و دست بر بال اب زده

ملکان او متفرق شده اتفاق کرده او را جدا کرده

آورده در پیش طاق مدرسه میرزا الغ بیگ انداختند

مدرس عمرش

لعاع

عبداللطیف بن میرزا الغ بیگ بن میرزا شاهرخ بعد از پدر

عبداللطیف در ماوراء النهر پادشاه شد تا کشته شد

سلطان ابوسعید با تفاق ابوالخیر خان که از جمله پادشاهان

و من جوجی خان بعظمت و حشمت ممتاز بود بجنگ او آمده

قصد جنبی للاول ۸۵۵ در چهار فرسخی سمرقند جنگ کرده

میرزا عبداللطیف کشته شد

مدرس عمرش

مدرس

شاه محمد بن میرزا بابر بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ بعد از

پدر در شهر مقصد بس یک نشسته بود از دو چهار ماه

ابراهیم بن میرزا علاء الدوله با او یاغی شده قصد با طل میرزا

شاه ملک با کیه گرجنگ کرده میرزا شاه محمد مغلوب

لعله بسترآباد اولاغ قصد ۸۶۳ فوت شد

مدرس عمرش الفقیر مدرس

ابراهیم بن میرزا علاء الدوله بن بایسنغر میرزا شاهرخ بعد از

باسترآباد و میرزا ابراهیم تا قبل شهر از توابع آمل بود محمد

قرا یوسف ستر بطلع خراسان با لشکر بسیار که عزم آستر آباد محمد بیگ

خاقان در عرض راه بر حلقه مردن جرجر یده شده قرا یوسف نظر

از امرای جغتای نقصی رسیده میرزا ابراهیم که خاقان کشته بود

میرزا شاه محمد در آستر آباد بعد هر بیک بستر آباد بخانه در بیرون

ان خان منظم شده در شوال ۸۶۳ وفات یافت

مدرس عمرش

سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان اویس میرزا امیر
بن امیر تیمور گورکان عادل عالی صاحب رای و فطنه هیرو داد
سلطنت و در فتنه میرزا رانع یک آموخته با علما و فضلا کمال
سلوک نموده و در زمستان ۸۹۳ شتای بجم خراسان هرج و مرج شده
بعد از مقدمه میرزا ابراهیم و میرزا محمود میرزا رهبان ۱۰ با
سپاه متوجه هرات شده میرزا سلطان ابوسعید نیز عزم خراسان
و از آب آموده کذشته متوجه هرات ریزه که هر شاه
را تقتیل رسانیده و بلوچ مرخصت نخصه میرزا جهانشاه ۱۰ هرات
آمده میرزا سلطان ابوسعید تنکسار بجوشته مراجعت نخصه میرزا
جهانشاه هیرو صلح لک خراسان و میرزا ابوسعید که آشته محمود
عراق مخالفت نخصه و در زمان میرزا ابوسعید قوت تمام یافته
بیشتر ان دفعه دکان ایشان و خانه دم و حصار ایشان را بصرف در
آنقصه حدود ۹۲۳ میرزا جهانشاه در دیار بکر با جمعی بسیار
خان خنک لقه در اکی تقتیل رسیده و میرزا ابوسعید در اوقت
در مرو توقف این خبر رسیده سلطان احمد پسر سلطان و در دوره الهر
که آشته محمود با پسر خود عراق لقه امرا و درویش محمد بجور
عراق سلطان صرف لقه و دیگر سلطان در عراق یک محمود را
آذربایجان شده و در تبریز ایشان رسیده و ادعی شده از جانب
مکرر ایشان بجهه صلح آمده و زمینات فرو رفتی شده از لار اورد
و قراباغ رفته جنگ یک عمر صلح نکرده راه راست محمود
خط عظیم در ارض سلطان ابوسعید بهم رسیده محمود از و فرار نخصه
در و قتر و سلطان ابوسعید بتر قرار کرده در عرض راه او در کرده
تفحص یک محمود هیرو بتبریز با که کاه همراه او بهرات نامه
داد که در عوض خون صده محمود بخت بخش او را مهرات محمود
بدر جا و را الهر لقه

مدرس بشتر

سلطان احمد ... رد

سلطان احمد بن سلطان ابوسعید کهرازیدر در ماوراء النهر رد
آمده بر استقلال بجو قدر عزه ذی قعده سنه ۹۰۰ وفات

مدرس بشتر

سلطان محمود میرزا بسیقر و میرزا سلطان علی پسران میرزا رد
سلطان محمود چهار ساله دارم سلطنت با یکدیگر نزاع کرده نزدیک
آن بشیبک خان اوزبک قصد تسخیر ماوراء النهر کرده کار را
سلاکرفته و سر قصد را مصاحره لقه تصور هجرد والده میرزا
سلطان علی را بنکاح خود نوید داد میرزا سلطان علی بر بجوز
مادر بشیبک خان رفته او را با دادش و فراهم بجوز
و نصف سلطانی بمشورت او مرتفع بقتل رسانید و میرزا با برپر
بزرگ و بعضی اکابر را نیز تقتیل آورده ماوراء النهر را تصرف
نخود و میرزا با برپر عمر شیخ سلطان ابوسعید مرتا باعث شده
و فتنه در ماوراء النهر لقه بالله خره کرکیخه بهندرفته لهراز
از نسل امیر تیمور دیگری در زرستان سلطنت کفت و میرزا با یاز
غزنه و صد قندهار در سنه ۸۹۹ طوس لقه سی و چهار سال
در آن حدود قندهار بهری لقه

سلطان حسین بن منصور بن میرزا با یقرا بن میرزا عمر شیخ رد
بن امیر تیمور صاحب قران در نقوبت دین و اعانت
علما و فضلا تمام اهتمام فرموده نظیر نه است در زمان او
ده هزار اطلس صلم در هرات جمع آمده لقه که همه
رز سه کار اداد کشته دیباچه و عمارات و مدارس

تاریخ بادشاهان ... مدار دستگاه ...

۴۴

... ۷ دوار طهور اسلام

... ۷ دوار ... اسلام ...

... حلب

... سوت

سلطان محمود ... رد

یادکار رستم میرزا سلطان محمود بن سرور با بسنقر و میرزا سلطان علی
ن امیر تیمور بعد از سرور سلطان ابوسعید بسلطنت خراسان
قسم ایاب و بعضی از امرای جغتای که در قراباغ از زمان فوت
سلطان ابوسعید سر کردان لقه تواداده امیر الرحمن جک
لشکر بسیار از ان قوم بهراه کرده بخراسان فرستاده و خود
بستر آباد رسیده لشکر میرزا سلطان علی با نفیر آکه در خراسان
متمکن لقه سر راه آمده در نواحی اردبند بشقان جنک شده میرزا
هاکر کهه منهزم شده چهار برتبه تغیر کشته داده با
بخراسان آمده امیر علیشیر سلطان علی را فرار نخصه کان بیمه و زاد رضه کار
کهه باستقلال نام داهی بهراه در بخت نشست و سلطان علی از ارغنی ابن الهر
بدیل لقه سنه ... نخصه ... سنه ۸۰۰ صفر ... حسین
زده در باغ راغان میرزا هاکه کهه کار کشته و بهراه او نصف اکاه
و لشکر شده رحم میرزا و تقیدر او مصطفی لقه

مربع الزمان و منظر حسین میرزا بیرا سلطان حسین میرزا
با یقرا بعد از مدد بهراه آمده بترا ایت السلطنت نشسته
و بود از دیکر شیبک خان اوزبک آمده و خلق لقه
از زمان میرزا فرار نخصه کان قندهار رضه و در زمان
مراجعت نخصه باز با امرای اوزبک جنک کرده شکست

و ساعد و نفاع اخیر در باطات که در ایام ولایت او در
عرصهٔ ساحت شد و هیچ عصری نشده بجود و نوال امیر
شاکر مقدم امرای عظام در رای او بجود و ولادت او
در سنهٔ ۸۴۳ بجود و نشر در سنهٔ ۹۰۴ و ولادت سلطان میرزا
در سنهٔ ۸۳۳ ست و بجود میرزا مذکور فوت شد
و در رجب او را میرزا بجود پسر فیروزه بیگم مادر او در حجر
سلطان حسین که جد مادری او بود و دختر زاده امیر تیمور است
و سلطان حسین میرزا با سم جد دری برورش شده و بدولت
با عمگری امیر زاده ها شاه و مدتها فرمانروای و مختاری ولایت هرات
خبر فوت میرزا او بسمع همایون آمده در جمعه ۱۰ محرم
سنهٔ ۹۸۳ در هرات بر تخت نشست اول برتبه میرزا باد گار
با او منازعت کلیه و تقلبی رسید و دیدهٔ هر کس در خراسان
با او عمی لقب لکه مغلوب شد در اخر عهد دولت بادگار
او ذرهٔ ما و را النهر را تصرف در آورد و طمع در خراسان
کرد سلطان علی میرزا بر سر او رفت سنهٔ ۹۱۲ بقصد جنگ با ایشان حرکت
کرده در بنرل ۱۰ اللاق که در نواحی غوریان است در غرهٔ ذی
در سنهٔ ۹۱۴ بجنگ برخاسته و فوت نافت صدر غرهٔ
بر سبیل مقطوع بود که با لشکر روان خواهد شد و به کمتر توقفی
و توقع باری مبلغ نام دارد لا راوی مرا هرات کی

میر عمری

التاریخ بادشاهان مزار در سلطان گاه مکان

۴۵

۱۰ قطعه از حضور اسلام

۱۰ در دکن اجتماع

۵۰ تومان

۲ تومان

و سلطان ابن سلطان بن سلطان اول ابن ۵ و او لف تومان و مزار گاه پسر فرزندان است و در اقطار امرای
سلطان او سیر ایلخانی تومان و سر دودی او سی فراوان تومان با او تومان

۱۰

و سلطان حسین میرزا در ایام جد مادری امیر تیمور مدتها با عمگری کار کرد و سلطان
حسین و لشکر از نهاد او پرس لف و در اخر در حلهٔ امیرزادگی
رستم بن عمر شیخ میرزا امیر تیمور جنگ کلهٔ منهزم و متواری
اگنت و پادشاه بیگم امیر تیمور او در لرخه سلطان احمد ایلخانی
سیچهه او را فوت امیر تیمور از بند بیرون آمده بزار بادگار گان
در خبر و بر او جمع شده با قی از مصر فرار نخصر ناگزار فرات
صد و شصت جنگ کرده بار بگر آمده اقوام او با وطن شده
و قلعه او بک را بتصرف در آورده و به تبریز آمده تبریز را
نیز تصرف کرده و بر او راق رسش رو بجنگ ایلخانی کرد
ایلخانی فرستاده و سلطان گهر را بتبریز در جنگ نفیس رسیده
عراق عرب را بتصرف در آورده در سنهٔ ۸۱۴ متوجه عراق شد
و همه را از غارت کرده سلطانیه و قزوین و طارم و اوه را

سلطان بن فراوان لف بغایت دلیر و شجاع بود لشکر فراوان دید
بعد از مدتی بر او جمع شده در شب ۲۷ صفر سنهٔ ۸۳۴
در موضع اشکر او را بحثی خواند چند روز با شان رزم
میرزا مصاف کرده گاری واقع شده روز سیم
میرزا را اسکندر مغلوب و گان فرات گرفت و میرزا
رزم بگریبان مراجعت نمود میرزا اسکندر نیز معاودت
نمود در تبریز بر تخت نشست و غیاث الدین علی کردستان
و امیر شمس الدین ملک اخلاط و سلطان احمد اردبیل را
رسید و بعد از ان تبریز و ان رضه در سماحی فراوان بسیار کرده
در همان سال میرزا به رزم برتبه آرام با دربایگان آمده در
حوالی اسکی بندقه شده گاری بغایت عظیم واقع و میرزا اسکندر با لشکر
گران روز نمود و بالقوه احدی نمی تواند در قفای او رود

کرفت و در سنه ۸۲۳ که میرزا شاه رخ از خراسان
متوجه دفع او شده و قرا یوسف نیز استقبال نموده در اوجان
در روز پنجشنبه ۱۷ ذیقعده بایکدیگر ملتقی شده
فسه زندان بجنگ حاضر نشده بگریخت اورا در همان نزدیکی
بالای تخته که گذاشته لشکریان خزانه و اسباب
او را غارت کرده متفرق شدند اجامه و رازل الناس
جامهای او بر سر آورده خیمه را نیز غارت کرده بیش را
برهنه برزبین انداخته رفتند

بکنار رودم فرار نموده شاه رخ نیز بخراسان مراجعت
نموده در سنه ۸۳۴ باز میرزا اسکندر خطا ساخته بخراسان
آمده تاخت زده بابشیروان خرد جمعی دوردست بغارت
غارت نموده میرزا شاه رخ بار متوجه آذربایجان شده
چون خبر بسید میرزا جهانشاه برادر میرزا اسکندر و امیر
زاده شاهملک و امیر وعظای ترکمان تاخت بخدمت شاه رخ
میرزا آمده یک مفتخر و سه اقزار نوازش شده امیر آمده
دیگر تاب مقاومت نمانده آذربایجان را رکذاشته
فرار نموده شاه رخ میرزا بخراسان مراجعت نموده امیر اسکندر
نیز از خراسان مراجعت نموده در مهدخان بیرزا امیرزاده
خلیل که ثلث خلافه تغلغه الخی کرده در ایلاق شاه قاد

جهانشاه بن قرایوسف بر قراقویونلو در سنه ۸۳۹
بحکم شاهرخ میرزا در آذربایجان فرمانفرما شده
پسر امیر اسکندر را نیز بهمانه قصاص پدر بسلطنت
رسانیده تراع برادر فرار نموده در سنه ۸۴۱ که فتح
کرمیان و فارس و لرستان را نیز نموده از قلعه
بعد از فوت میرزا با برکزیدن پسر فرمان روا شده
لکن فرستادن پیش بحرجان آمده با میرزا ابراهیم ولد
میرزا علاء الدوله جنک کرده بسیاری را مرتبه جنکهای
درین جنک کشته شده باستقلال تمام داخل هرات شده
در آن اثنا خبر رسید که پسرش حسن که در آذربایجان
برسر آمده یاغی شده با میرزا سلطان علی و ابوسعید صلح نموده
مراجعت بآذربایجان نموده حسن را کرفته بیرون
دیگرش که در بغداد حاکم بود نیز بر سر حسن متوجه شده
شده بغداد را در میان محاصره نموده با صلح کذاشته

میرزا ابراهیم میرزا را شاه رخ فرستاده در قلعه ۸ کوشه
محبس نموده و آنجا بگذشت و خزانه مدررا
بدست آورده بقصد و پیشکاران را تنبیه کرده قرب
بدو بست هزار سوار بر سر او جمع شده بهانه جوئی
مدت شش دهم ماه محبس بوده باغ او محبس شده
بعد کوشه و از زل پوچه چیزها را تربیت میکرد
و امرای عظام آن مدرجه ساده و جوه میکذرانید
در آنای حسن یک متوجه آذربایجان شده حسن یک
کشته بغداد را فرار کرده حسن سلطان ابو سعید
از خراسان لشکر نیه رسیده بغداد را در میان
سلطان ابوسعید با میرزا جنک کرده حسن سلطان
کشته شد او نیز بعراق رفته در انجا با پسر خود در
همدان با سپاه خود جنک کرده کرفتار شده
در سنه ۸۷۳ محفوظ در حبس کشت و دولت قراقویونلو
باخره رسید

پادشاهی خونخوردند سلطان ابوسعید امیر ولیدغورا
باسه دوران وسپاه بمجاربه فرستاده خود بآن
غالب آمده درحوالی اردوی میمنه سلطان حسین
شده خواهش بصلح نمود محمد بیگ راضی نشده سلطان
ناچار قرار بمحمد بیگ اردوی سلطان حسین نصرف محمد بیگ رد
بتعاقب دشمنان سلطان را زنیک بیگ گرفته بردیم
اورده بعد از سه روز در ماه رجب سنه ۸۷۳ [illegible]
رسانیده عود سنه ۸۷۴ محمد بیگ بعراق آمده محمد لاله عراق
عراق عرب وعراق عجم ده رس وکرمان واوزبکان
متصرف محمد بیگ درآمد در سنه ۸۷۶ عزم روم کرده
لشکر روم جنگ کرده غالب آمد در سنه ۸۷۷ سلطان
محمد پادشاه روم جنگ کرده مغلوب لطمه قرار نخجوان در
سنه ۸۸۱ بگرجستان رفته وصاحب سیورغالان قلمرو را همراه لطمه
سپاری رزد ولایات گرجستان را فتح لطمه کرد زمال
انکابهریک در صاحبان سیورغال که همراه لطمه بودند تقسیم داد
بعد ازان بعزم بهبرز نهضت نخجوان در رکاب عبد الرضوان
سنه ۸۸۳ وفات یافت وهمان سال پسر ارشد او محمد
مرحوم

[illegible]

بعهد [illegible]

[illegible] بیگ لله [illegible] پادشاهی و
منصب وزارت و مدبری داده بتقویت قرار کرده
باسندر بیگ واوزبک بیگ هریک با او بنا میشده
با او جنگ کرده هر دو در جنگ بقتل رسیده
سلطان محمد خواند کار پسر سلطان مراد در بیگ
وفات یافته و

مرحوم

و

بیگ بن منصور بیگ بن حسن بیگ لله از انتزام باسنغر
میرزا و سلیمان بیگ به برز آمده در سنه ۸۹۴
بر تخت نشست پادشاه بخشنده غیور بود لله در بیگ

باسنغر بن یعقوب بیگ بن حسن بیگ لله از مدر سلطان
ماسم اوده شده حسن طغی بود رام امرای آنها بقصد
عهود خلیلی درآمده امرا با او نخته خواستند مسیح میرزا را
بنشانند در سلطانی دون قراباغ جنگ شده عهود
خلیلی غالب آمد مسیح میرزا ها ری از بایندر به کشته شده
محمد بیگ بن اغرلو کجه بهراق آمده بیشتر ها
رها کرده شده عهود خلیلی باسنغر میرزا را بر داشته
عزم عراق نخجه در رباط لاله قزلباش شده
باسنغر فتح کرده محمد بیگ و بیشتر ها کشته شدند در سنه ۸۹۵
سلیمان بیگ تحکی در دیار بکر ها می شده عهود خلیلی بقصد
دفع او رفته عمارت نخجه باسنغر میرزا بطرف سلیمان بیگ آمده
و عهود خلیلی در رای جنگ کشته شده سلیمان بیگ غالب
اختیار شده و بالا هزه در تبریز در جنگ اله سلطان و لشکر
قاجار سلیمان بیگ لشکر شده و باسنغر بشیروانی گوجرلی ر
حدود اردبیل خواهد رفت

[illegible] بیگ بن اغرلو محمد بیگ لله از قتل رستم بیگ بر تخت
نشسته پادشاه رعیت پرور بود بمرتبه که در زمان
او در گاهی برعیت حواله نشد و از شاهی و طاهری و تبریز

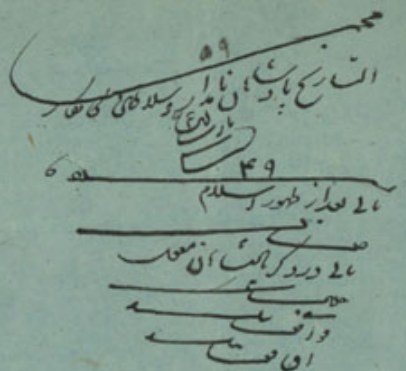

مراد بن یعقوب بیگ بر عراق و فارس مستولی شده
الوند بیگ نیز با ذربایجان رفته بر سر سلطنت نشسته
درین بین سلطان حسین پسر جهانشاه خروج کرده و
الوند بیگ او را در جنگ بدینا آورده بقتل رسانید بعد از
اینقدمه میانه الوند بیگ و سلطان مراد نیز بهمخورده
قصد یکدیگر کردند در حوالی قزوین میانه ایشان صلح شده
هر یک بمقام خود معاودت کرده الوند بیگ حسن بیزر
آمد نهب و غارت کرده و حوالجات و بیجابه نهاده
بیگ را که سالها در شیراز بود بقتله اصطخر فرستاده و یعقوب
خان بیگ از جانب سلطان مراد حاکم فارس بود ازو
گریخت و بدگر ابو الفتح بیگ در حکومت فارس مستقل شده
بعد از شما در کوه ریده کشته شد و تا
در زمان ایشان مملکت عراق پریشان شده از شوم ظلم و ستم
او قحط و غلا و طاعون پدید آمده فتنه و انقلاب

۷۰ السلام پادشاهان مدار و سلاطین کامگار
۷۱ بعد از رحلت سلطان
۷۲ در دولت پادشاهان مغفور

قصه غلبه شاه منصور نعمه بر الله بغفرانه و رسکنهم بحبوحه جنانه و اول ایلخانیه قدسیه که داعیه سلطنت
بهم رسانیده حضرت سلطان جنید طاب الله برهانه بود

حضرت
سلطان الاولیا و سلطان الاصفیا

سلطان جنید طاب الله برهانه ابن شیخ صدر الدین ابن شیخ خواجه علی ابن شیخ صفی الدین
اسحق ابن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صلاح الدین ابن شیخ فتح الدین
ابن شیخ صلاح الدین رشید بن شیخ اسکاوطن بن شیخ عوض العواض بن فیروزشاه
زرین کلاه بن شیخ شرفشاه بن شیخ مجدالدین ابراهیم بن شیخ حضرت بن شیخ
اسعد بن شیخ مجدالدین احمد غزالی ابن امام ابو هاشم بن امام ابو القاسم حضرت بن
امام الهام مولانا و مولی الکونین موسی الکاظم علیه السلام آنه الاطاف
التحیه و السلام که آبا و اجداد آن بزرگوار الی حضرت امام موسی
الکاظم علیه السلام بیک حاجب مرتبه رفیعه هدایت بهمرسانیده
از نورانیت و هدایت آن منور و مهتدی بوده اند و طریق هدایت
و ظهور کرامات و خوارق عادات سنت آن طریقت و حقیقت
قطب آفاق شیخ صفی الحق والدین ابو اسحق قدس سره العزیز
بعد از حضرت امام موسی الکاظم صلوات الله علیه الی طبقه رابعه
است از طریق ارادت و هدایت بخدمت شیخ تاج الدین ابراهیم
لیکه از علمای ارجمند و از زهاد شیخ زاهد و از متوسلان بحضرت عظیم
سید الوصیین و امام المتقین و معبود العابدین علی ابن ابیطالب امیر المؤمنین
میرسد و طریق ارادت و کرامات شیخ صفی قدس الله سره در زمان

ابو الفاتح سلطان حیدر

ابو الفاتح سلطان حیدر بن سلطان جنید بیگ در روز شنبه
هیجدهم شهر رمضان سنه امیر یکصد و شصت و شش فرا خوانیلو بعد از جهان
شاه پادشاهی ایران براو قرار یافته بود از دو فرزند ارشد مجدد
بمصاهرت خواهرزاده خود ابو الفاتح سلطان حیدر
خواهش نموده دختر خود بلقیس بیگ را بعقد آن
حضرت درآورده و از دل رودرسته بیک دختر
رحلت سنه ۸۹۳ اعلیحضرت فردوس مکان بمقبول و بمقبل شاه از
بر بانه بوجود آمده و حضرت شاه صفدر ابو الفاتح سلطان
حیدر را نگرفراهم آورده بکاخ شیروان خرامت فرمود
فرخ یسار پادشاه شیروان از یعقوب بیگ بن حسن بیگ که
پسر طرابی سلطان حیدر بود استمداد کرده و یعقوب بیگ با وجهی
خویشی جسته از قلعه رحم پوشیده، فرخ یسار کومک بیگ بنهضت
سپاه درشکاه در حوالی شیروان با آن مغفور الطاف الهی خنک
کرده آنحضرت بشرف شهادت مشرف گردید یعقوب بیگ از
خوف سطوات آنحضرت شاهزاده گان و شیخ گان را

معمای چنگیز به ظهور یافته امور عزیمت بسیار از مشاهده نخفه و
با آن جنبه طایفه معمای چنگیزی بحضرت عفاف ولادت عام ۱۱
چنانچه در تاریخ گزیده مسطور است و پادشاهان معمای چنگیز را
با وجهی که از محرمات و ظلم و ستم بسیار منع میکردند و این
مخلوع مرشد مانند از حرف او کار و زنی نخفه اند بهر حال چون
ارشاد بطان حسن سیده و داعیه سلطنت ظاهری
دنیی بهم رسیده بخشی اخلاق جمعی که بخدمت او می آمدند آب
ترغیب و تحریص بر کفار و روح دین مبین ملتفت نا بالله روز
روز اصحاب سلطنت و اخلاص در خدمت او زیاده شده چون
از آن با قرا قو نیو نجو از تخفه سرا طلوع یافته میرزا
و قوا فی ولایت الخضرت بود از جمله حق عذر خواستن
آمدن ایشان کردند الخضرت نیز با جمعی از اصحاب و مریدان
کتاب حصن رفته بود از مدتها و الی انکه امیر کبیر حسن بیک
و تکریم الخضرت تقدیم نخفه مرصع بهر ما الخضرت مقام
خفه صدیقه سکا را بنکاح الخضرت در آورده شاه ابو القاسم
حیدر از صدیقه بیگ بخبر سید سلطان جنید بوجود آمدند
بسیار از دیار بکر بعزم حرب کفار بطرف ترابزن رفته با کفار
انکه مرا بخت بشیروان فرمود امیر صدیق والی شیروان
توهم کرده لشکر بسیار بسرداری الخضرت و ستاده جمعی
شده سلطان جنید بعزم ولایت قاراباغ

الشاه پادشاهان مازندران سلطان
ناله در ظهور اسلام
ناله در ذکر پادشاهان معجزات
خلاصه عرض صفویه

کتاب علیحضرت خاقان صاحبقران ابوالمظفر شاه اسمعیل الحسینی الصفوی بهادر خان

کتاب علیحضرت خاقان صاحبقران سلطان جنید در ذکر سنه ۹۰۶ ماجرای ظهور ایشان بعد از سرشتن ال توقف در لیلاق و خانه کارکیا میرزا علی که در بیت برادر مهر اسم صدیقه اری و علی را بعد آورده
ممالک ایران هرج و مرج شده جمعی پادشاهان ظلم و ستم ایشان بغرض و طغیان کشته نهب و غارت شیوع یافته کار عالم
از رونق و نظم افتاده در اواسط محرم سنه ۹۰۵ بعزم تسخیر ممالک ایران ولایت خضرت ایشان از لیلاق حرکت کرده
کارکیا میرزا علی را وداع کرده قصد سلطانیه کرد از جوانان ممالک استاجلو که در همه ایشان شریف بعد از صوفیان
و مریدان علیحضرت همه از سر از جماعت معتصم بودند و در کاره چیان ایشان اعتقاد مخصوص داشتند خروج فرمود

طایفه صوفیان	طایفه تکلو	طایفه شاملو	طایفه روملو
طایفه ذوالقدر	طایفه افشار	طایفه ذوالقدر	طایفه قرامانلو

متوجه ولایات شیروان گشته با شیروانشاه فرخ یسار جنگ سخت کرده از خاقان شکست یافته شیروان تصرف نموده بر کرسی سلطنت
شیروان نشسته در محله آلاشیروان قشلاق کرد چنانچه ذکر یافته شاه شمس الدین ذکر یافته که بدستیاری وزارت سلطانی کرده بود بر سریر وزارت
سرافراز گردیده منصب صدارت بجناب مولانا شمس الدین لیکلی مفوض و خود بیگ لله شاه شود امرای اوغلان
و معجزات و جراحات الخضرت

ذکر ماکان در اوایل سنه ۹۰۷ بعد از ظهور	ذکر ماکان در اوایل سنه ۹۰۶ بدو ظهور
بتخیر اوزنکان حرکت و در موضع سرخاب	عزم سلطان مراد بیگ
یعقوب بیگ حرکت کرده در روز سه شنبه	

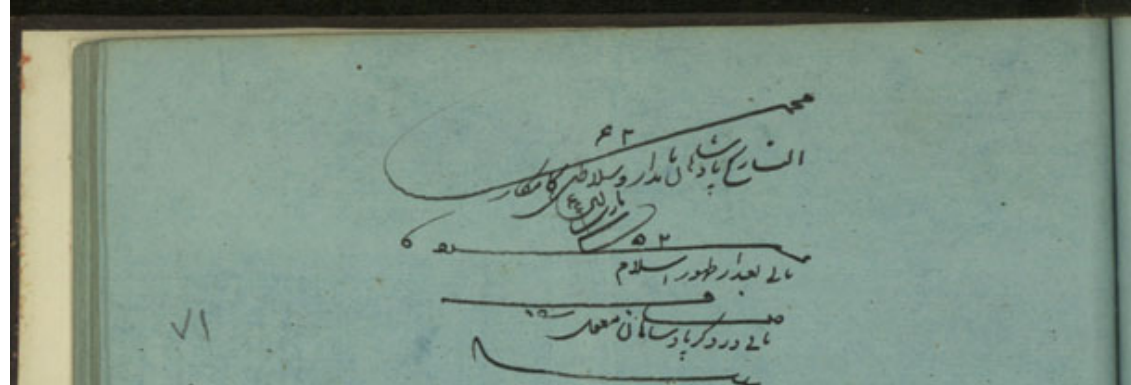

شاه‌ولی‌خان استاجلو را با لشکر و زینل‌خان نامور کرده به آنجا در برابر زینل‌خان ملحق شده
عبدالعزیزخان تاب مقاومت آنها را نیاورده استرآباد را گذاشته روانه بلخ شد عبیدخان
دیگر باره مراجعت نخفته در چمن بسطام با مرای مزبوره برخورده قریب سه هزار کس و اوزبکیه بسیار
بقتل رسیده عبدالعزیزخان با انگشت حیرت بدندان گزیده سرمی سلطانی نقش بسته عبیدخان و خواجه
رده همراه در آمده بالاخره عبیدخان غالب آمده زینل‌خان از شهر بیرون آمده بفیروزکوه رفته آن
مرتبه عبیدخان استرآباد را بریش سیاه داده بخدمت رفیع و ریش‌خان حاکم هرات نامه نگاشته
بعد شش ماه قلعه هرات را محاصره نخفته مگر از طرفین محاربات گاه‌گاه نخفته بگاه از دو قبه بگاه رسیده که غازیان
شهر را هر شب آرده مدتی غازیان را از ذوقه رعیت داده تا آنکه خبر توجه رایات نصرت آیات شاهنشاهی
خراسان رسیده و خبر گشته شدن زینل‌خان سیاه‌ها در استرآباد خبر رسیده عبیدخان با بقیه مقاصد و دست از هرات
برداشته معاودت نمودند نخفته

سیم خبر رسید که خوارزمیان اوزبکیه با صد و بیست هزار سوار بسنجر ممالک خراسان هرات را تواند گرفت
مدارک هرات و عساکر فرمود روانه خراسان شده در روز شنبه ۱۱ محرم ۹۴۹ در روذ ۱۱ حاجی
قلعه فریقین شده تا زوال صباح لاانقطاع بکار زار و مقاتله اشتغال داشته بعضی از امرای سپاه نصرت
پناه از صدمت حرب و ضرب نیزه طایفه گمراه هزیمت نخفته اکثر ایشان بر جای خفته در بیابان علم ایستاده نامه
بالاخره خفه عزم میدان و هیب بر بقیه لشکر ظفر اثر نخفته در اندک زمانی بر دشمنان غلبه
دان طایفه مقهور و عبیدخان اسلحه را از خفه باز کرده تا سر اوزبکان کباب و را النهر
فرار کردند و غنیمت و اسباب وافر بدست عساکر آمده مراجعت فرمودند

چهارم در سنه ۹۳۵ لشکر و سپاه فراهم آورده بر سر مشهد مقدس آمده اعور اوسلطان شاهوداد سلطان
افشار و یعقوب سلطان قاجار در مشهد مقدس بوده و چون بارهی مشهد مقدس تمام نقبه بقعه شاهزاده گوشه نخفه
بقعه دارای شعشعی لطفه عبیدخان در ظاهر شهر زده آرده در سه گوشه بنا عمارات عظیم شده چون آب
مقاومت اورکه را نیاورده نامه سلطان‌علی‌خان بسازان شهر فرستاده بفراه که از آنجا براه نوقه
قلعه دوره سلاح تمام لقه گشت داعر اوزبکیه خان و یعقوب سلطان بسرداری و مزبانی رفته اوزبکیه
صبح خبر شده محاصره را شدید نخفه جمعی متعاقب آنان فرستاده وجیش خان و غازیان شاهوداد چند ماه در
قلعه داری و محاربات گاه‌گاه نخفه بالاخره از فقدان اذوقه و عدم اسباب قلعه داری مضطر شده
صلح بمیان آورده بشرط آنکه عبیدخان پس نشیند عبیدخان راضی شده چند کوچ پس نشسته خان خان
با کوچ و اطفال و عیال و اثقال و خفی و غازیان و جمعی از اهالی شهر شبانگاه بیرون رفته بیستاده عبیدخان
خراسان را تصرف نخفه دست ظلم و تعدی برگشاده در از کرده جمع کثیری را هر روز بهانه چند تعدی رسانیده
وصباح خان در بیرون گذشت زده که یاغی نبوده تا خه از آنجا بگیج مکران رفته قتل و غارت بسیار نخفه
در سنه ۹۳۶ که نواب جنت مکان امور نبذه و راحب الخواهش انجام داده عازم خراسان شده حسن بیک شاملو
نقل کرده که امیر شبه هجلا هزار کس دارد و دوی مصلحت جمعیت نخفه روانه خراسان لقاله حسن خبر عبیدخان رسیده
نامه ناخوش جواب انشا نوشته فرستاده ورسولان سریع السیر تا هرات استمداد نخفه خانان چکتر نه فرستاده
با امرا و سرکردگان اوزبکیه دریاب محاربه با جنت مکان هر چند گفتگو و مشورت نخفه راضی نشده
در خراسان نشسته و خانان چکتر نه نیز جواب نوشته که از محاربه با قزلباش در بیذت بخرفارت
ندامت چیزی نبذه بهم دهد جنگ با قزلباش رضی نمی‌شویم و مصلحت نیز در آنست که تا قزلباش بایده دست از
خراسان ردارشته بمملکت خفه مراجعت نماید و عبیدخان نیز خبر خبر از سپاه خفه و خانان چکتر نه قبل
بر خبر شده دست از خراسان ردارشته روانه بخارا شده نواب جنت مکان لواء دولت قرین نزول

اجلال بجرانسان فرمحصه برادر عیالنه خهی بهرام اعیانه خهی بهرام میرزا را حکومت هرانسان داده غازی خان تکلو را لله میرزا و امیر لالا مرا خراسان

کرده خاطر جمع نموده دلالت هرانسان قایل کرده خهی هرات عراق گفته در سال ۹۳۵ لشکر کشیده و چون خبر هرات

نواب جنت مکان بعراق بعبید خان رسید با فضل اعلان را با امرای اوزبکیه بخراسان فرستاده ازراه

سرخس بمشهد مقدس آمده بنشانش سلطان استاجلو حاکم مشهد مقدس را غافلگیر گرفته

بسر راه آمده با اوزبکیه دست بازی کرده اوزبکیه تاب مقاومت نیاورده فرار کردند

[illegible] عبید خان لشکر فراهم آورده بازخهی متوجه هرانسان شده آمده هرات را محبد اصی محاصره نموده

عبد العزیز خان پسر خود را بمشهد مقدس فرستاده و هر دو لای حاکم مهنی با جمعی سپاه و توپخانه قشلاق اعلان

را بستر آباد فرستاده تماش سلطان و اغرولار خان سلاح در توقف نهده مشهد مقدس را خالی کرده بگلشن

خراسان نیز هریک ولایت خود رفتند اما چون قلعه داری دیده میرزا را عاطفه گرایان بشکر سپاه ملحق شده در حوالی بسطام باوزبکیه برخورده جنگ عظیم

اوزبکیه تاب مقاومت نیاورده جمعی کثیر کشته مغلوب و فرار نموده مال و اسباب ایشان بدست حاکم دامغان

آمد اما فضل اعلان که با ستر آباد مامور بود باوج بلاغ رفته برسر اردوی محمد خان خواهد که حاکم ستر آباد بود

رخخه مال و اسباب او را غارت نموده مراجعت نموده عبید خان باعتبار اینکه خبر او رسیده بود امیر خان انکلو

در اودباکیان یاغی شده در دوم رقمه دلسیب نوشته اوزبکیان شاه جنت مکان گرفتار ایشان و خراسان

خراسان نداره و بخاطر جمع بمحاصره هرات کوشد تا مدت یکماه و پنج روز پای قلعه هرات نشسته فهادشکایه

رسید که سپاه رعایا را از شهر هرات بیرون کرده اودقه ایشان را از طرف دشت علم و تدبیر

بقیه که مانده بود خبر دراز کرده تا لکه دیگر کوشت نگذرد که بر که انهم و جهو غنقادات ندارسیکرده و خاموش

بهرام میرزا هر روز یکقاب بریخ و کوشت سر انجام داده از تیر در مجلس قاشق قاشق با مرا میداده تا لکه طرف

صلح بمیان آمده عبید خان راضی شده بشرط لکه بهرام میرزا و غازیان تا ماه رمضان آمده از زیر طاق

خیمه او سه دن روند بهرام میرزا و غازیان راضی شده در قلعه داری کوشیده تا لکه مقدمه اوزبکیان

فرصت یافته چاپار سریع السیری بهرات فرستاده خبر توجهات شاهی را بهرات رسانیده غلغله در هرات افتاده

نقاره شادیانه زدند بسبب این خبر لشکر قزلباش و جانیک سلطان که از راه نسخ بکومک عبید خان

آمده بود خبر و یکی اسیر بره شیرمت و یکی از اسرای اوزبکیه بهرام میرزا فرستاده خبر توجه رایات

شاهی را بهرات رسانیده و شما اذوقه میفرستادند تا لکه شاه جنت مکان بجوار استراباد

رسیده القاص میرزا با میرخان استاجلو با سه هزار کس بقراول خانه طلایه صبحی باستراباد رفته که

اوزبکیه اکثری در حمام بودند غوغا در شهر بلند شده برهنه از حمام برهنه آمده غرض که تمام طایفه شیرغازیان

فرار پیش شده قشلاق اعلان حاکم انجا با هفت نفری بیرون رفته بطرف مرو گریخته اسباب و اسرا بر اودر

او باپا افتاده نفرا و زبک بقبض رسیده سرهای ایشانرا بموکب همایون آورده و از انجا صوفیان خلیفه

را با سیصد نفر از غازیان رو ملو و نکلو بسرداری مامور شده و ایشان نیز غازی بسرداری جمعی دیگر

تعاقب رسیده بقیه السیف ایشان بیشاور گریخته حسن خان شاملو و اغرولار خان بپشاور رفتن ایشان

نیز بعبد خان خلیفه ملحق شده حوالی بیشاور جنگ عظیم شده اوزبکیه منهزم گردیده

خبر بعبد العزیز حاکم مشهد رسیده او نیز تاب مقاومت نیاورده بهرات گریخته سد ملحق شده

رایات نصرت آیات از مشهد مقدس گذشته بر سیدنانی خبر بعبید خان بطریق هرزه قرار بر قرار

اختیار نموده دست از محاصره برداشته راه بازگشت گرفته مکاهت بنجار انهی در ۲۲ شهر جمادی الاخر سنه ۹۳۶

نزول اجلال در باغ هرات فرمحصه غازی خان را بتعاقب او که در ایام محاصره کرده فوج مفصلی در عقب او

از قراوله عامره رعایتهای کلی نهضه در آنجا فرستاده را در هرات نموده حسن خان و شمش سلطان

را با جمعی از امرای جغتای بتعاقب او مامور و خواراده ما وراء النهر و کوچک عبید خان لکه در تدارک

اسباب توپخانه و جمعیت سپاه بودند و حسن خان و شمش سلطان فتح جغتای را کرده معاودت

نموده که خبر نوشراد زبکان و حرکت سلطان سلیمان خونه کار رودم رسیده چون این خبر امتوا تر

بصحبت پوست دفع ورفع ازاراهم دانسته عنان عزیمت بسمت عراق معطوف داشته دهرات ایلچی
با شاهزاده گامکار سام میرزا داغزولرخان را لله وامیر الامرای خراسان نموده چنانچه
روانه عراق شدند

ششم چون خبر معاودت شاه جنت مکان بعبیدخان رسید باز هوای تاراج خراسان
در کاخ دماغ او جا کرده تا ظاهرا پای در دامن همی بچید منحص احوال خراسان بود تا آنکه سام میرزا
داغزولرخان از مقدمه کشیدن حاجی خان متوهم شده بتجریک مفسدین دست قدرت
شیطانان برآورده سرکشی وتسخیر قندهار روانه شده درفراه مراد سلطان را
مشغول کرده رفته وقلعه قندهار را محاصره کرده خواهد چنانچه پاپ انکاچند ماه قلعه داری
از طرفین هر روزه جنگ وجدال بود تا آنکه میرزا کامران برادر همایون پادشاه هند وپناه که حاکم
قندهار بود با پنج هزار کس باستمداد قندهار آمده فیمابین حمام ربه عظیم واقع وسپاه جهانیان
تاروما رکرده نخواهیک بانکه منهزم شوند دست اب اغزولرخان لشکر رفته اورا شکست کرده
چنانچه دیبر وحرشده حمله آورد گردیده قرلباشیه منهزم وسام میرزا بمحل کرمیرزا رفته ازکرده
پشیمان ونادم وچون که اورا تحریک کرده بودند تقصیر رابنده سرهای انها بدیدگاه میرزا رسانیده
عذر تقصیرات خواسته چنانچه بعبیدخان رسیده اول سیدم میرزا را با همین از اثر
دشمن ازکس نباخت خراسان فرستاده چون خان حاکم انکانیز با همین از سپاه بیرون آمده در حوالی
جام با طایفه رسیده محاربه شده اوزبکیه مغلوب گشته صوفیان طایفه از انکاناف رفته اوزبکیه
انکار انیز شکسته مراجعت نمود چون پرام اغلان اوزبک حاکم غرجستان نیز در نیوقت بتاخت هرات
آمده طایفه سلطان شاملو حاکم هرات گشته پیشتاز شاه کیقباد که سام میرزا غزولرخان اورا

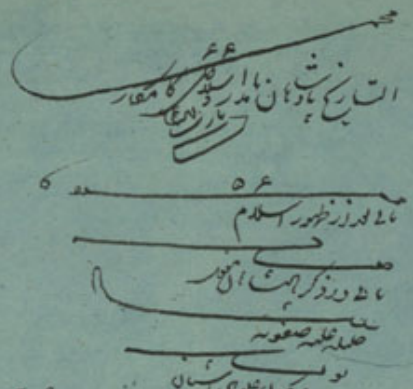

تاخت اوزبک هرات گشته پرام اغلان اوزبک حاکم غرجستان نیز در نیوقت بتاخت هرات
آمده طایفه سلطان شاملو حاکم هرات گشته پیشتاز شاه کیقباد که سام میرزا غزولرخان اورا

یورش آورده با لاافره قرابلاشیه تاب مقاومت نیاورده صوفیان خلیفه و بولکار کرده محمد لاکحصار ویرانه انداخته
محصور شده ماسی و پنج روز بکوشش اب مدار کرده تا انکه بامان آمده خلیفه را کرفته نقدی رسانیدند و انچه ها
از التواریخ نوشته چهار هزار دینار نقد صوفیان خلیفه در ایام محاصره نقد نقدی رسانیده بودند و همین از جمله
اهل هرات رسیده مضطرب شده تقلعه دزدی پرداخته با لاافره بعد از تعدیات و تجاوزات صوفیان خلیفه از
زیاده از ستم و جور حصر عجز تاب و طاقت بزرگان رسیده درخفیه کس بطلب عبیدخان ازراه پیرمرغه نزد عجز
سپاه لشکر اوزبک را از برج سخه بالا کشیده شهر را بتصرف او زبکیه داده جمیع کثیر از رعایان و دراب
نقتل رسیده و غارت و غایر بایه شکنجه افراط رسیده و حصر عجز تاب و جمعی از خواجکان و غازیان
و بقلعه اختیار الدین رفته اموال و اسباب و حرمان صوفیان خلیفه را که بکیر از قلعه همراه بوده عبیدخان
قسم خلعه و عهد نموده که هرکاه ایشان بیرونی آیند و مال و اسباب بایشان بدهند جان ایشان در امان باشد بنابر ان از قلعه
برآمده مال و اسباب بایشان کرفته تمامی را روانه بکخارا کرده در عرض راه نقتل رسانیدند و چهل نفر
هرات در تصرف او بود و هر روز جمعی را بتهمت نقتل میرسانید تا شاه جنت مکان از مقدمه آذربایجان
و انکه فرزندی بادشاه متوجه خراسان کیفیه در سنه ۹۴۳ روانه و کوچ بر کوچ می آمده و عبیدخان
در ان سال بعزم تسخیر خراسان مقدمه از هرات روانه شده که تا آنوقت مشهد مقدس در محاصره بود
و تا آخر خبر آمدن ولایت نصرت آیات محقق شده که به سار رسیده و عنقریب وارد دارالسلطنه
هرات میشود ازینا مضطرب شده قطع نقتل از مشهد مقدس نموده لشکری بمحاصره مشهد مقدس مامور کردند
طلبیده مرجعت هرات نموده تمامی امرا و سپاه و دربان او زبکیه را طلبیده و کفتکوی
و مشورت رفت و هیچ یک را رضی بماندن و محاربه نشده بیکبار رسانیدند که اکر تو خواهی بانه ما نمانده
نیکنیم و تاب مقاومت و محاربه قزلباش نداریم با لاافره عبیدخان از ایشان و نالان وداع ما نموده

نموده طبس مرجعت کوشه از راه بلخ روانه بکخارا کردید و نواب جنت مکان کوچ بر کوچ نزدیک الجلال
بدارالسلطنه هرات فرموده شاهقلی خلیفه مهردار را طلبیده به بیکس فرستادند که سام میرزا را که
بعد از مقدمه قندهار بطبس رفته بودند آورده تقصیرات او را بعفو مقرون و جمعی که ماده فتنه
و فساد بودند بسیاست فرموده حکومت خراسان را نهاده کامکار سلطان کابلی میرزا تفویض
و کوهرخان شرف الدین اغلی تکلو را امیرالامرای خراسان فرمودند

رقایات نصرت لاس بعروض رسید که سام میرزا از راه مخالفت بدون اذن و فرموده
نواب آمده تقندهار رفته بود و لا انحضرت از راه خرجیت و چرا اعتنای بر
قرابلاش غالب و جمعی از ایشان معتقد و پیر شده بایشان بایدند ترک آن باعتنای کرده که
اول فصل بهار بست قندهار حرکت نموده و از کذر سرخس امیر سلطان روملو را با جمعی موفور فرستاده
خواجه مقیم حاکم قندهار چون اخبار را شنید متزلزل و ضعیف شده کنجی خواجه جوشی خود را با
چند نفر روانه نموده رقایات ظفرآیات چون بساحت قندهار رامضرب خیام نصرت فرجام فرمودند خواجه
کنجی با ایلچی تاب مقاومه و محاربه نیاورده کلید را با جمعی از اعیان اهالی ایلچی را بدسته بخدمت شاه جنت مکان
آورده اطاعت نموده را بتصرف داده انحضرت ولایت را به بوداق خان قاجار مرجوع و خود
منظر و منصور عنان عزیمت بصوب هرات معطوف داشته چون این خبر بسمع عبیدخان
و سلاطین اوزبکیه خلیف شده ایلچیان سخندان با هدایا و تحف و افره بدرکاه جهانپناه فرستاده
تهنیت و عذرخواهی بسیار نموده من بعد عبیدخان ها در دایره ادب بوده قطع طمع از خراسان

گردانه در سنه ۹۴۴ نواب اعلا حرکت و خاطر از مقدمه خراسانی جمع و روانه عراق گردیده
در سنه ۹۴۶ آه دل مظلومان و سینه‌گان و خون مقتولان خراسان مؤثر گردیده عبید خان
بدار البوار رفت و سکنه خراسان از جور و ظلم او نجات یافتند

سلطان سلیمان چون امر کار را در دوم مرتبه اول بولایت عجم و آغاز منازعه و محاربه با او با خوار اولامه
نکلو که قبل از رسیدن شدن جوهر سلطان بجمعه رتبه و ترفیع در خدمت نواب جنت مکان بهرام میرزا
مرعی و خواهان امر و کالت و صاحب اختیاری گردیده خیر موافق خواهش او نداده تنگ بجرامی
و خیانت بانی مکان نخفه دویم رفته از اسلامبول با لشکر بیکران بعزیمت آذربایجان حرکت
و از ابراهیم پاشای وزیر اعظم را با هشتاد هزار منقلاری لشکر نخفه با اولامه بکاب الفصه همراه
خفه متعاقب حرکت کرده اگر چه سلطان بتصرف در آورده خیر بنواب اعلا رسیده
یورش ماوراء النهر منحصر بایلغار تمام از آنجا نشین حرکت از خراسان و کوچ رکوچ روانه
شده از آنجا منزل بمنزل تا بیجه سپهر بریت دیگ کوچ آمده خبر جزم ابراهیم پاشا رسیده سلطان
سلیمان نوشته سلطان سلیمان خفه بسرعت تمام در تبریز با ابراهیم پاشا رسیده چون غازیان قزلباش
از شدت ایلغار بعد از سفر خراسان از اسب و تدارک هیچ رمق رفته در قزوین بجمعه تدارک و سفر از
باکیان مفرق گردیده کردیده هفت هزار کس در اردو دولتی مانده بهرام میرزا و الله قلی میرزا را با
حسین خان شاملو منقلاری سپاه کفایت مامور به تبریز روانه شدند و خفه متعاقب روانه و در ابهر خبر
رسید که خواندگار بکاب روانه و میانه بهرام میرزا و رومیه در یک طرف آب قزل اوزان
حرب شده بهرام میرزا با قزلباشیه خبک کنان خفه لا بکوه کشیده با بیجه تشویش زیاده بسبب قلت

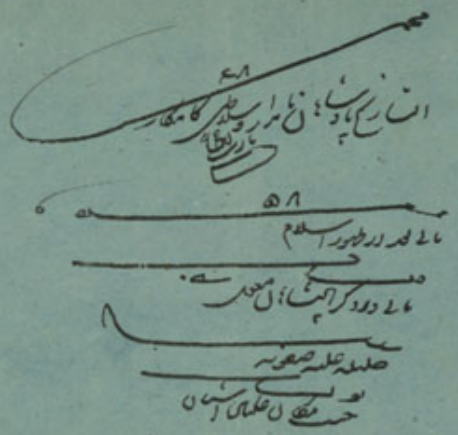

قشون در اردو معسکر بهرسیده و درین بین الوند خان افشار حاکم کوه پایه با سپاه خفی رسیده و از طرف
تبریز هم زعف کرا آمده در بنوقت خبر رسید که خواندگار بسلطانیه آمده و بهرام میرزا با جمعیت خفی
سراز کوه آمده بلنجق پا دوشده و در بنوقت گوهر خان ذوالقدر اغلی را بسبت و لقب فرزندی بنواب
اعلا داده بجمعه نفاق فلبر خیانت بخفه روکردان و پیمان رومیه رفته با بیجه نواب اعلا بعرض از
امرای بهیه گمان شده باین سبب چند روز حرکت تا بعوقی انداخته در سیفدام عفر در سلطانیه رسیده
عظیمی باریده که خیام رومیه در زیر برف پنهان شده لشکر بسیار از رومیه بر طرف شهر بجدی که
دیگر خواندگار را مجال توقف نمانده از راه شهرزور روانه موصل گفته معاودت نخفه و اولامه را
با ذوالقدر اغلی به تبریز فرستاده شاه جنت مکان نیز بر سر ایشان ایلغار نخفه غازی خان تکلو
تیر تنگ بجرامی گفته شب فرار نخفه اولامه را خبر کرده اولامه نیز با ذوالقدر اغلی بی تعقیب
دان رسیده و نواب اعلا خبر بک خان شاملو تیز بمنطقه بودا و را تعقیب رسانیده بر سر قلعه
وان رفته قلعه را محاصره و حدود آن زمستان در پای قلعه و انشسته درین بین امرای سپاه
نخفه گوهر خان شرف الدین اغلی حاکم بغداد کس فرستاده ایشان را باطاعت خوانده کار رعب
و مواعید نخفه جماعت تکلو بسبب کشته شدن جوهر سلطان و تنگ بجرامی اولامه و غازی خان تکلو خایف
شده اطاعت رومی را تنهی و کلید بغداد را نخفه خوانده کار فرستاده گوهر خان چون صوفی و ایشان
او جاق بود حسب الامر نواب اعلا با تبعه خفه خبر راشت برده از راه بصره بدرگول و از
انجا بشیراز آمده جماعت تکلو سلطان سلیمان را داخل بغداد کردند

سلطان سلیمان مرتبه دوم در یک کبیر در سنه ۹۳۱ روانه عراق شده برسیدن این خبر بارادهٔ حسن
از پای قلعه دان حرکت کرده ملک بیک خوشی که از امرای معتبر بود با جمعی دیگر از مناقبان را در روز
کوچ تعیین کرده با سپاه کینه خواه بسمت خنجق خواند کا رردانه در حوالی درجزین بمقابل لشکر روسیه
رسیده فتح کرده سلطان سلیمان رو بهزیمت گذاشته بکنار دوم مراجعت نموده از رودی همیرون
بهرام میرزا و جمعی از سپاه را بتعاقب روسیه فرستاده خود رفته در چمن دان فرو آمده هجوم دان بتعاقب
قلعه داری ترب درده فرار نموده گذر پاشای حاکم دیار بکر که همراه اردو آمده بود بهزار زنگ چری بکمک گردم
قلعه دان میآمدند در عرض راه بقیر لباش رسیده پسیبشت و سرعت ایلغار خبر فتن قرلباش
بعضی در یورت در جی در راه مانده بقیه خود را بهزار کس همراه پاشا جنت مکان بقلعه محمود پاشا جمع قلت قرلباش
را دیده شکست سپاه خود معروض گشته صف سپاه را درست قرلباشیه باده حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام
یک حمله جمعی کثیر از سپاه روم قتیل و درجی اسیر و دستگیر گردیده بقیه السیف ایشان فرار نموده
سلطان سلیمان سه مرتبه هر مرتبه جمعی از امرا و پاشایان و سنجق سکبا را بکمک و استاد
هر مرتبه شکست خورده جمعی کثیر از امرای روسیه دستگیر و بسیاری از سپاه ایشان بقتل
رسیده قلعه ارجس نیز بتصرف اولیای دولت قاهره آمده بقیه السیف ایشان
خوانده کار ملخی و بلا نبی مقتدی مراجعت نموده بروم رفته

سلطان سلیمان مرتبه سیم با عزای القاص میرزا که از کوته فکری و تحریک جمعی از مفسدان دنیا بحرارتی
شر فکن در ایام شهریاری و حکومت شیروان خبث دودمان ولایت شیروان و جهان را بعد
جهان شاه جنت مکان سلطان فراموش و از جاده طاعت و برادری و موافقت پرهیز نموده
مرتکب ناشایسته و امور چند می شده که خلاف برادری و رضای نوراب اعلی بود بهیچ حرکات ناشایسته
دو بسا مع جلال رسیده با خوش آمده متوجه دفع او گشته درین بین القاص میرزا قدری
از غفلت پرهیز آمده از حرکات خود نادم شده والده خود را با سلطان احمد میرزا شفاعت و
عذر خواهی فرستاده بنا چنین شد که شاه جنت مکان بقرار گرفتن شیروان و القاص میرزا بهمان شهر بحکومت
بگذارد بهمان نیند و القاص میرزا چنین از حرب لشکر مراجعت نموده بهمان ذریعه دشمنان را فریفته و
بگفته درشیروان سکه و خطبه بنام خود کرده راه عصیان و طغیان پیش گرفته برسیدن این خبر بنواب
اشرف جنت مکان القاص میرزا داخل شیروان نشده بقرار بهرام خان فرا الفقار و گوکه سلطان
فاجار دشاه و یردی سلطان با جمعی از سپاه بایلغار فرستاده شیروان را تصرف و چند نوبت میانه
او و امرا محاربه شده مغلوب گردیده بالاخره خوف و هراس بر دل داشته بجا خبیثان گریخته و جمعیت
او فوج فوج بار دوی معلی آمده القاص خان ناشناس روگردان و بروم رفته در سنه ۹۵۵ سلطان سلیمان فکر
شکار بگذشته بتبریز آمده القاص میرزا با توپخانه لشکر متوجه عراق شده شاه جنت مکان
تیراز دار السلطنه تبریز حرکت کرده همید میرزا با لشکر شیروان تعین کرده که در تبریز تا سرحد روم
که سر راه و معبر مخالف بوده بسوخته و غله و کاه و آذوقه نگذاشته و گوهم بلکوچایده نقاط
فرستادند که دیگر آب جلفا میاشامند که نهرها و چاها را مسدود کنند قلعه نخجوان و سلطان سلیمان

القاص میرزا را با موزی جهی هزار رکس برای امرای مقیمی قرابلباش فرستاده در مرند قلعه شده حرب عظیم واقع لقعه را بدا
در بین جنگ خطوط بلکها کرده قرابلباشیه احتیاط کرده بخطا بسمت کوه کشیده چنین نواب اشرف جمعی از سپاه را طراف
فرستاده رومیه بهر طرف که میرفتند گرفتار و اسیر و دستگیر میشدند بحدی رسید که از اردوی عثمانی نور نشد
پا پیرمرد گذاشت و قعدانی آخره بکار رسید که وجوه نان کم و جو عنقا داشت و بسیاری از سپاه
برطرف شده لاشی انها را میخوردند و سلطانی از بخیر لکت پشیمان شده چاره بجز مراجعت در کار نخود
در بوقت خبر فرار قرابلباش رسیده سلطان عثمان مضطرب شده طبل رحیل کوفته از اول شب تا صبح بسیار
اب استقامه تا مرا حل و اثقال را بار لقعه فرستاده اهل تبریز و اوباش و اجامره دست برآورده بسیاری از رومیه را
در اثنای اوباش و اجامره زخم خنجر کاری و مجروح و مقتلی ساخته نهب و غارت زیادی کردند و از غرابت انکه در ان
چند روزی که رومیه در حرکت اب شدت شروع کرده و باد و صاعقه بمرتبه بود که از شدت گرد و غبار
هوا تیره و تار که همدیگر را کم میدیدند شب و روز از هم فرق نمیشد و بعد از حرکت رومیه هوا اردوی دفعتا
خوش نفحه که حب العرفان فضا جبان لشکر قرابلباشیه چند دسته تعاقب رومیه رفته در هر منزل
دستبردهای نمایان میکردند و سلطان سلیمان چون بقلعه وان رسیده شاهقلی سلطان کوتوال قلعه قلعه
مزبوره از کثرت رومیه خایف شده شبانه از قلعه بیرون آمده فرار و خواندکار تو پها و بادلیها و متدارک وان
را دیده رستم پاشا را در انجا گذاشته قارص که درمیانه خنجر رسد و ارض روم است آنجا کرده چهار پنج
هزار رکس از اهل صنعت و غیره با تکابرده عثمان چلبی بوراهی را با چهار زمورچی قطر انجا گذاشته خود
بکانب موسر رفته و اسمعیل مونورد و کوکجه سلطان قاجار تعاقب نخجوان و قلعه به بوراهی رسیده جنگ
شده عاکر ظفر فرجام برادوام غالب آمده دوسه هزار رومیه و پنجهزار رحوم که از طراف اردوی نهاد
تعاقب رسیده قلعه بلاد محاصره کرده در سه روز اهل قلعه امان آمده عثمان چلبی بوراهی برول آمده
در وقت ملاقات شمشیری بر چوش طغرای پیک قاجار زده رومیه دفعته دست بشمشیر برده

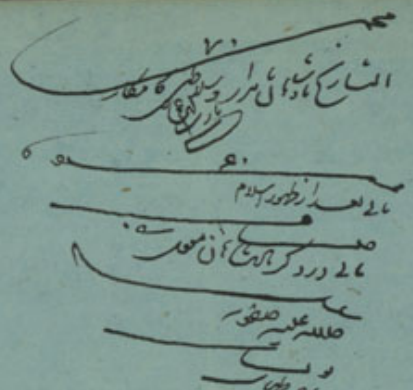

حمله آورده با پنجه قتل عام فرنهاد اهدی از رومیه داهل قلعه کسانی نیافته بفرنهاد شاهزاده کامکار
قلعه را تاراج و بارد و معسکر ملحق هوراتوفت بهرام میرزا با لشکر خود رسیده با اسمعیل میرزا او را
رفیق و بسمت بارد و فرستاده و همچنین باطراف و لایت رومیه لشکر بتاخت فرستاده سلطان
سلطان سلیمان مضطرب شده چنین منشا این مفده اولامه و القاص میرزا لقبه القاص میرزا
با پنجهزار رکس بطرف کرکویه و با اولامه را با دو هزار رکس باشای رزنه الروم یکاب شهرزور
فرستاده که شاید قرابلباشیان منهزم شده خود را بمیان لشکر رومیه رسانیده و خنجر یکاب یار بکرار
نفحه شاه جنت مکان یکاب رزنه الروم ایلغار نفحه اولامه در محمی رزخان رسیده خایف و فرار
نموده نواب اشرف بر حال رسیده جمعی از غازیان را تعاقب فرستاده سر و زنده و اشر رومیه بسیار
آورده شاهقلی سلطان افشار در قلعه که بتاخت رفته لقبه نوروز بخمر اب و یکصد و پنجاه
هزار گوسفند و گاو و مال بسیار بدست آمده سالماغا نامبرکرده بودند شاه جنت مکان یاد کرده بهرام میرزا
و اسمعیل میرزا که رفته بودند تیغ و فیح عظیم کرده غرض که در بین سفر سلطان سلیمان پنجهزار رومیه
تقبل رسیده و القاص میرزا که از راه شهرزور بهمدان آمده کوچ بهرام میرزا را بدست آورده بقیم
رفته و از انجا باصفهان هور اصفهانی او را راه ندادند و شاه جنت مکان نیز تقرد بن رسیده القاص
بسمت تبریز رفته قلعه ایز دخواست را قتل عام کرده هیچ کس بسیج قلعه او را راه نداده از راه کوهستان
و بهمان طرف شوشتر رفته و انجا نیز راه نیافته خراب و خاسر بسمت بغداد فرار نفحه خواندکار
در رومیان معلوم شد که از القاص کاری برنمی آید و بختان او تا مگر کوب بوده امر بکوشش او کرده رومیه
در بغداد غافل رسیده اجری او ریخته تاراج نفحه القاص منظر شده از انجا بالکای اردلان آمده چنین
بسامع جاه و جلال رسیده بهرام میرزا را باشاه قلی قلعه فرستادند که او را گرفته بیاورند چون خبر القاص رسیده

ذر آنجا نیز قرار نمضه که سرخاب رضه رقم اشرف باسم سرخاب فرمند در یافته سرخاب او را پاشاه
نعمت الله نیفی در شوهر خواهرش بود بخدمت اشرف فرستاده او را بقلعه قهقهه فرستادند که با پسر
سلطان احمد میرزا بش با لاخره سام میرزا و پسرش در قلعه مرتور ماد سر کرده [illegible]

[illegible]

سلطان روم مرتبه چهارم با ذربایجان و پای مصالحه خیابان نشته اسکندر پاشا حاکم دان و نگه
مفسد فتنه جوی بوده بجا القصه از دان بجری آمده و اعراض دستا را که از منسوبان ای جماعت بوده
از رعایا بقتل آورده بخواند کار عرض دباچه پیکر پستا از رزنه الروم شده در همان سر
حاص خان رومیلو بایروان آمده حسن خان صلاح در جنگ ندیده او خراب بسیار کرده جمعی از
از رعایا را قتل آورده و جمعی قتل ین مقدمات نواب ای بجنگه ترقیه حال رعایا و عجزه نامه بخواند کار
فهمی و اظهار مصالحه کرده بوده متعرض حرکات اسکندر پاشا نشده منتظر جواب ایلچی و خواند
با غوای ای مفسد فتنه جود تغافل ای طرف طبع اقامه جوان نشسته بود و عهد نشسته در ین اثنا
رسیده که وعده آمدن بولایت عجم نخضه بنا بر آن نواب ایشان نیز با بر جمعی نخضه سپاه فرموده از رزه
حرکت کردند و سپاه را بعد از جمعیت بچار کرده کرده هر کدوم را از امرا داده بطرف خرستانه
خضه بطرف قلعه احلاط روانه شده قلعه احلاط را محاصره و امرا نیز هر طرف که رفته بودند
قتل و غارت کرده از رودمیه هر لشکری که آمده مقابله فتح کرده با مال و اسباب بسیار با روی معاودت
امرای نوبره را با اسمعیل میرزا و فوجی دیگر از سپاه بتنبیه اسکندر پاشا بارزنه الروم فرستاده
اسکندر پاشا لشکر بسیار بر سر او جمع شده او از ه شجاعت و دلاوری او نیز نهری تمام با دنه تحت و غور
زیاد نا گفته بردن آمده صف حرب بسته خیابانی محاربه شده با لاخره شکست بر رودمیه افتاده خراب خضه

خضه را نقطه نشیدند لشکر ظفر اثر تا دروازه قلعه تعاقب و قتل نموده چند نفر از امرای معتبر رودمیه
و سپکیر و شاهزاده کامکار تردل اجلال و پای قلعه نخضه اطراف و جوانب تاخت و تاراج در آنجا نضج
و نصر حرکت در و قتر نواب اشرف قلعه احلاط را کرفته قتل و غارت و قلعه را خراب کرده بود سپاه
سر باز و زنده ها را بنظر اشرف رسانیده هر یک فراخور جانفشانی که خدمتی کرده بودند مورد انعام
خسروانه کردیده موکب همایون از قلعه حسن حرکت و در اردکاه باب و محاصره ای قلعه مامان آمده قلعه را تصرف
مورد نوازشات کردیده سلطان سلیمان در خوف چلب آمده قشقی در جلب که دولت همایون قشقی
در نجوان و جمعی از سپاه بسر کرده بود که اسمعیل میرزا را بمعاونت خان مامور و جمعی کثیر را بسر کرده که سلطان حسن میرزا
و لد بهرام میرزا بدیار بکر بسر راه سپاه رومیه خود ستانده دنا می را سوخته آبادی نکذارند و سلطان سلیمان
با سپاه بی حد و حساب متعاقب شده افواج قاهره در هر منزل و مقام و در هر مرحله و منزل در هر مقام فرصت ندیده
نایند و با ین نهج مقرر در هر منزل با دست بوغای زبان کرده جمعی کثیر اسیر و قتیل و مال بسیار بدست آورده
روز بی که سر و زنده و دختر بنظر اشرف نرسانند روز بی که خواند کار نجوان آمد در اردوی معلی
جهی نبود تا آنی دیره شد و خواند کار بعاقبت ندم آورده قشون از نجوان بسمت دلس حرکت کرده نجوان را
سوخته و دولت خانه را نیز خراب کرده در هر منزل اجمعی از رودمیه اسیر و سپکیر با مال بسیار و دختران
سلطان بدست کرفتار شده سلطان سلیمان بسیار نادم و پشیمان کشته از اندوه شب بخواب نرفته
با کدخدایان دربار اعظم مشورت نخضه جنس جنس خیر جوابا بود ترغیب صلح کرده سلطان سر راه نشته جواب
نوشتجات بشیمی بردهار رصلح و سلامتی سمان بیک با برای نواب همایون نوشته ازان طرف نیز جابر قرار داده
حال رعایا و عجزه را رضی شده سمان بیک را مرخص و جانب همایون بیک قاجار فرستاده سلطان سلیمان نیز

اغتنامات دوزدشات نسبت به شاه تاپک کرده قزلباشیه نیز دست از تعاقب برداشته

از طرفین تحف و هدایا و سفارت آمده چون منازع فیه بعضی مانطرف و بعضی مانیطرف تعلق

گرفته آتش مخالفت تا مصالحه و محبت خاموش نگردید در مهد فرمان خسرو سلطان عثمان در سنه ۹۲۴

ده سنه یاث دبیرش سلطان سلیم کار او نشست

لقصه

تسخیر ولایت شیروان چون در ایام اغتشاش آن ولایت باادلا داد نموده باتخته ولاة آنجا بشیروان

شاه منهزم مذهور از آن قرع یسار پیر علیبیر سلطان اورمیم پیر سلطان محمد پیر کیقباد پیر

فرخ زاد پیر منوچهر محمود بیگ قاجار شاه عرجشم مداح او بوبکا قاجار شهرت کرده بلیله

عدد صفدیه در مقام غزا در آمده بجنگ که قبلازین مذکور شد سلطان جنید و سلطان حیدر جنگ کرده

شهید کرده و بالاخره نواب همیشی فرخ یسار را به تیغ انتقام تقتیل رسانیده شیروان را بالطبع

علیبیر شیخ شاه مفوض فرمود بعد از واولا داد ظلم و ستم بسیار بعهده آن ولایت شیخ

درج شده های انکاز غازیان جمعی شکوه آمده در سنه ۹۴۵ شاهزاده القاص با جمعی از امرا

قاجار و طوایف شش هزار سوار جرار بدفع ظلمه مامور گشته چون شیروان در مقام تمرد در آمده

قلعه داری بعهده بعد از مدتی محاربه و مقاتله اول قلعه سرخاب را بسپاه نصرت پناه گرفته بعد ازان

بقلعه قبله چه نیز تصرف در آورده بعد ازان قلعه گلستان را تسخیر کرده بعد ازان بر سر قلعه بیضه

و شاهرخ میرزا در انجا بود رفته دو حین پیک و گیک شاهرخ هزیمت آمده در دربیضه جنگ

در پیوسته حین پیک شکست خورده بقلعه گریخته مدت چهار ماه قلعه داری کرده تا

لاچه موکب همیشی تزلزل اجلال بشیروان فرموده حین پیک و گیک پیروزی آمده کلید قلعه

نظر پناه همی صره نمقه در اندک ترزل و تشویش بر حدود ان غلبه کرده اول کوتوال
قلعه لشکر شمیر دلفگر در کردن کرده بهر من آمده و همچنین قلاع دیگر بتصرف دولت
قاهره در آمده درویش محمد خان تیزه در قلعه کلات بود با چهار صد نفر بزم
فرار پیرون آمده غازیان خبر دار شده سر راه بر ایشان گرفته بالاخره
بر قتل نام شخصی درویش محمد خان را لقبی آورده سادر بدرگاه معلی آورده تا مر
ولایت شکا بتصرف اولیای قاهره در آمد

تاریخ پادشاهان هزاره و ملکی کاکار

۷۳

۹۳

تا زمان ظهور اسلام

تا زمان ورود کرام پادشاهان معظم

خلیفه علیه صلوة

تا زمان ظهور

سر رشته بیان مقدمه وقوع مصالحه با سلطان سلیمان ولایات نصرت لگات بزم تسخیر
کرجستان نهضت فرمودن پادشاه فرمانفرما نواب همیون چهارم مرتبه افغان
افتاد که بتسخیر اکاره و تسخیر آن ولایت رفته هر مرتبه کرجستانات سیه روز مخذول کرده
و کفره آن ولایت بتصرف بتع پدرینع غازیان مطیع و خراج گزار گردیده سکه و خطبه
بنام نامی و اسم گرامی الحضرت خوانده

ادهف در سنه ۹۴۲ ظاهر ابعزم تسخیر ولایات جم در سنه ۹۵۳ در قلعه شاهی متوجه غزای کرجستان
قراباغ نواب همیون ملک فرموده از انجا لشکریکه در ان شهریور خان حاکم زکم و کرم حاکم گاگا
باجوجی دلاوران لشکر کرجستان ایلغار ودر وملک بقراطهای اخی امده پیشکش و باج و خراج
شب تیره و تاریک بشهر تفلیس ریخته قتل و غارت خونها ریخته آورده کمر خدمت بسته باد جهرستان
بسیار نمقه زنان و اطفال را اسیر کرده گلباد و شدت برف و سرما که رخنه نکرده بود
کرجی حاکم انجا بقبول اسلام آورده هر کس مسلمان ده گاه باسنک بقبول غازیان نصرت نشان بر سر
شد سلامت مانده بقیه قتل و اسیر شدند خانهای بقیه اکاره که اطاعت نکرده بودند
و در رضات بکوههای پشوه فرار نمقه بادیه ریخته قتل و غارت در اسیر نمقه خانهای ایشان
بدار البوار شتافته چون از مقدمه انجا سوخته مجاهدت فرمقده و ملک بقراطهای
فراغ حاصل نمود چون از عرض راه خلص شقه و مرخص
و مراجعت فرمودند فرمودند

سیم در سنه ۹۵۸ از تسخیر ولایت شکی مراجعت و از
راه گرجستان معاودت فرمودند کفار آن ولایت
همگی بکوهها کشیده در پیغارها متحصن شده هیچیک
اطاعت نکرده سپاه نصرت پناه مامور گردیده با وجود
آن کوهها و راههای ناهموار چون نصر سیار بالا
رفته چندین هزاران کفار را بدار البوار فرستاده
چند قلعه را مفتوح و تصرف و اسیر و مال و اجناس
بسیار بدست آورده کلیسیائی که بر کمر کوه بسیار
بلندی از یک لخت سنگ عمارت آنرا تراشیده
در ملک استحکام بود بهادران نامجو سپرها در سر کشیده
بیک یورش مردانه بدست مردان طعمه شمشیر و زنان را
اسیر کرده کلیسیای مزبور که از صنایع و بدایع غریبه
روزگار بود یکصد و پنجاه ذرع بالاخانهای کلیسیا بر سنگ
خاره از یک لخت سنگ کوشکی مشتمل بر چهار صفه و تخت
از سنگ خاره در میان و صورت بتی بر آن تراشیده
دانهای لعل قیمتی و جواهر بر آن نصب نموده و روی آن از
فولاد ساخته بود بتصرف در آوردند و ناقوس آن هفتاد من بود
با طلا و جواهر و دفینها تماما را بخزانه عامره نقل فرمودند

چهارم چون بعد از مصالحه سلطان سلیمان کارسیل و کاخت
با ایران تعلق گرفته و باقی بروم لوارصات گرجی
مکرر دست اندازیها می نمود موکب همایون بتنبیه
او حرکت فرموده کفار آن دیار بکوهها و جنگلها متحصن
شده سپاه نصرت پناه بدستور سپرها بر سر کشیده
گروه گروه از کفره را از جبال و جنگل بیرون آورده
قتل و زنان ایشان را اسیر کردند و قلعه ضرورت
و قلعه اندین که از قلاع مشهور است بعد از محاصره
بتصرف اولیای دولت قاهره آمده بسیاری از آن
کفره بقتل رسیده سی هزار اسیر بدست آورده
لوارصات را با اکثر از نادران دستگیر
نمودند

التاریخ پادشاهان [illegible] کامکار

[illegible] اسلام

[illegible] پادشاهان [illegible]

[illegible]

ولایت بغداد بعد از آنکه ذوالفقار ولد بخود سلطان که حاکم کلهر بود نقش مخالفت بر دل کشیده
ابراهیم سلطان موصلو نبیره صوفی خلیل ترکمان را که حاکم بغداد بود بحیله و غدر کشته بغداد را
بمکر تصرف نموده جمع کثیری از اقوام و اقربای خود را بقتل رسانیده عراق عرب را تماما تصرف نموده
در سنه ۹۳۵ رایات جاه و جلال بعزم استرداد بغداد و دفع ذوالفقار در حرکت و روانه گردیده
در اندک وقتی ساحت آن دیار مضرب خیام همایون گردید ذوالفقار بدکردار بقلعه داری پرداخته هر روزه
محاربه و مجادله نموده آتش جدال و پیکار التهاب داشت تا آنکه برادران ذوالفقار مزبور از راه غیرت
و صوفی گری نظر بکفران نعمتی که ذوالفقار کرده بود شب رفته سر آن بداختر را بریده بنظر اشرف رسانیده
التماس اهل آنجا را که با ذوالفقار اتفاق کرده بودند نموده بدرجه قبول مقبول افتاده نواب اشرف خاطر
از آن جمع کرده بسبب شدت حرارت هوا عنان عزیمت بصوب عراق عجم معطوف و مراجعت فرمودند

پادشاه والاجاه محمد همایون پادشاه ممالک هندوستان بدرگاه عرش اشتباه بعنوان استمداد
از آستان امامت نشان از تقدیرات آسمانی و حوادث روزگار و طوارق لیل و نهار و بی اتفاقی
برادران آن عالیمقدار شیرخان افغان که از جمله نوکران و غلامان نام و نشان ایشان بود خروج کرده
در اندک وقتی کار او بجائی رسید که لشکر کشیده در کنار آب گنگ جنگ عظیمی شده محمد همایون
پادشاه شکست خورده بمرتبه که سواران خود را در آب انداخته محمد زمان خان نبیره سلطان حسین میرزای
بایقرا با جمعی از امرا و عساکر غرق شده آنحضرت نیز از اضطراب در میان آب اراده حداثت سقائی خود را
رسانیده آنحضرت را بیرون آورده بهزار تعب خود را بدار الملک آگره رسانیده و چند مرتبه دیگر

خهنداخته وحنک کرده هر مرتبه سلک جزوه بالاخره خواسلا بقنداریه ورانکا تهمید میرزا
کامران حاکم انکا رزاده حیات با انحضرت تحفه انحضرت مطلع شده چاره انجز آمدن باریان و پناه
اوردن باین آستان ندیده ملکه با شمشیر بر کشیده احوال واستمداد ازین آستان جلال قلی وزارت همشه
خهنه متعاقب آمده تا بجوالا الرد دمعی سایر حب الامر اکاشاهزاده دلالتا ربرام میرزا دسام میرزا
وسونه دک بیک توره بای ماحمی زاده مرادعلیخان فوج فوج امرادرکان ولین دوچهان عظام
وبابه سرکردگان تماما باستقبال مامور لقیه هریک که میرفشه نجی درکب ابسلوک وادب مسورة
نیز سلوک نخهنا تقدیک بدرگاه اعلا رسیدند شاه جنت مکان خهنه باستقبال هرمزاده درجه احترام
سکدیگر ملاقات وازطرفین آداب بزرگ وحجت بعمل آمده واهل بارگاه شده حسن بیک موزخ
زحضار مجلس بعهده نقل کرده است درتحفه ومدایای انحضرت بنقطه اماس که چهارمقاله وچهارده تنگ
وزن اوبقو دیک قطعه لعل بیخش القصه درمدت ایام توقف انحضرت هرروزجشن ملوکانه بقصه
بعضی ادوات طرح شکارانداخته درهرمجلس ازنقد وجواهر ومرصع الات واقمشه واسلحه
واسترو شتر وخیمه وخرگاه واطلس ودارائی ومخمل ومنوبات کارخانجات وطلبه وعلم وتغاره خانه وداسب
بادشاهی بخوالایق میهمان ومیزبان هردو بنظر بیات لایقه تکلف انحضرت فرمود هریک ازارامرا
ومقربان انحضرت نیز موافق مرتبه خلعت وانعام داده هرام خانرا علم وتغاره خانه
شعف ومیمنت خان خانان سرافرازکرده شاهزاده والاتبار سلطان مرادمیرزا

۲۵

۵۵

سلیمان علیه صفدوسه

شاه طهماسب

شاهزاده هزارلکس زرقرابا شیه بسرکرده بابقاق خان تاجارکه لله میرزا الجا سرلاکرده معرفت
وبجزیره درراکاب ظفرانتساب خدمت مسعود مطلع ومنتظر انحضرت بعهده خدمت نوینده تاتخیر بهمدوستان
ورقم شرف صادرگردیدکه درهرمنزل وشهری دلالتهای لوازم خدمتکذاری بدستور شاه جنت مکان
خدمت نمایند وانحضرت بخیر وخوشی بسیار بتبریز درزیارت مرقد شیخ الله والله بن شیخ صفی فرقه زرداغه
تبریز شده ودرده تبریز شهریار اجرا خان وامین بیک تنکش ودرمغان لایقه ایران ولایات اورده
استقبال واحترام لازمه عهده لازمه عهده مارو بهی ورزانکی معاهدت لوازم متعهد ودرخوی استعداد فرخهنه

سلطان بایزید بدرگاه معلی بعهده امرای استعداد وزراستاد ولایت تفاق درسنه ۹۶ وسلطان
پدرش بابدرخانه نشده دست اقتدار ادارای مملکت کوتاه وبحساب رخهنه درمقام دفع
او برآمده او نیز از پدرروگردان وبشکر برخهنه جمع کرده بعدازین چندین کاربه وطغیان و
عصیان ده کارزرخهنه روبایران آورده پناه بپادشاه ولایت تفاق اورده جشن داخل ولایت
ایران شده بسی کیفیت شرف دستاه احوال حضار اظهار رعهده شاه جنت مکان نیز بنابر انکه انسب
میانه پدر وپسر نفرماید حسن بیک توره بای استقبال جلوریا ایران وبسباب ملوکانه باستقبال فرستاده همگی
میهمانداری واستقبال واحترام لازمه عهده تا بدرگاه معلی بعهده سلطان بایزید بهادر بیگلربیگی
سواره وپیاده درمیدان قزوین شده جشن تقدیک بیارگاه شده بهمه لقبه نواب استقبال
ولوازم محبت وجهانه بعمل آمده وسلطان بایزید چیزی ازمتعارفات بهره نداشت بخیر وتخیر

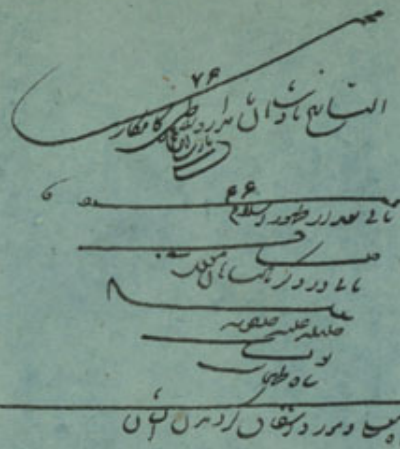

آمده و بعد از آن نیز مکرر در مقام طغیان درآمده هر مرتبه محاربات بمضمون جمع کثیر از
اهل کیلان تقبیل رسیده خراسان را در تسلط خود تا آنکه ادراک ادبار آورده با کوچ تغرودن
آورده نظر بر حمیت و مروت از خون او گذشته بقلعه قهقهه محبس فرستادند

و سوانح ایام دولت ایشان

در سنه ۹۸۰ انشی از آسمان در جانب قطر شمال
ظاهر شده تا مدت نه ماه امتداد یافت

در سنه ۹۶۸ حمی قلندران بسر و پا در ولایت بوری
در لباس صوفیگری آمده اسناد مهدی بودن بانی
خدمت داده هر چند منع منعذ قبول نکرده تا آنکه
بضرب شمشیر از پا افتاده

در سنه ۹۸۱ در اردبیل طاعونی

در سنه ۹۸۰ زلزله که در جمیع ولایات قابض ارواح گردید و در شب سه شنبه ۱۲ شهر صفر سنه مزبوره تا ربع شب بر آن حضرت ظاهر شد و بامداد
گاه گاه تا نصف شب در خدمت پر نور بودند و همه را مرخص فرمودند و همگان خفته رفتند پس سلطان
حیدر میرزا که نزدیک و توشه فرمودند آمده و قوت یافته
شاه جنت مکان او را ستایش کرده امر بتوشه فرمودند و گفتند که والده ماجده ما
چون احوال آن حضرت را یافته گفته بود که مبادا بعد از وقوع قضیه ها به در پی شورش
شود و از دنیا نفسی زنده گذارد حمید شیر بسیار را نگاه داشته باو گفت که احوال پرس دیگران
باید امشب یا فردا که اگر مقدمه ها به وقوع انجامد تاج سلطنت بر سر که نهد در همان شب بر
نشسته خلوص فرماید که دیگر برادران شوند گذاری نکند و همین که آوازه جلوس شد کسی فرزند کار
ساز دو هر یک از امرا و غیره که از اطاعت سر پیچان باشند همانوقت بجزا باید رسانید بعد از
سلطان حیدر میرزا توشه و قریب نصف شب احوال آن حضرت متغیر شده صبح روز پانزدهم
طایر روحش از قفس بدن پرواز نمود صدای تعزیه و شیون بلند شده امرا و ارکان دولت جامه تعزیه در

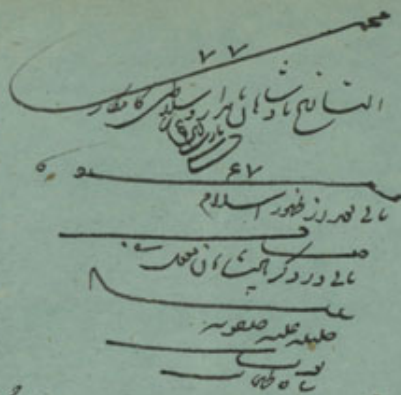

کرده که روز محشر شده علما و فضلا و سادات جمعیت نموده به شرف انخدمت سلطانی آبا و آبین تمام گذاشته
غسل داده تکفین کرده در دیار ست شیروانات که در میانه با بچه حرم سرا و خانه بوده گذاشته
در ایام دولت سلیمی میرزا نعش مشهد مقدس نقل در روضه پر نور مبارک در روضه مقدسه
رضویه علیها شرفها الف تحیه مدفون گردید

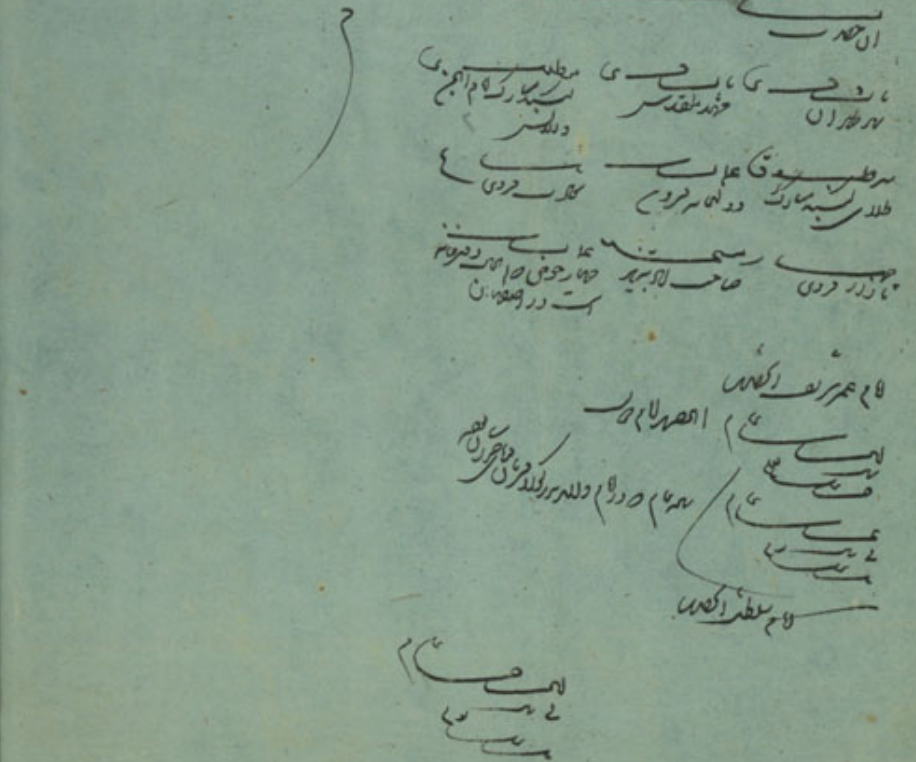

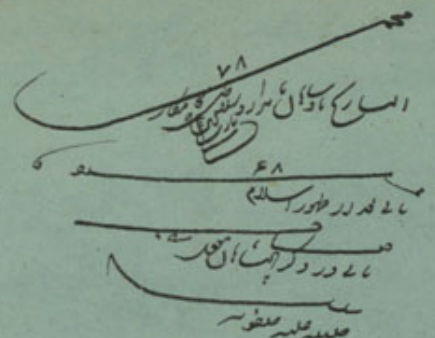

شاه سلطان محمد در اردوگاه چمن سلطانیه در ایام جلوس سلیم میرزا نزول در احوالش راه یافته متوحش لطیفه غیبی بوده
واقعه سلیمی میرزا با قضای قضا روی داده در حضور شیرزا در مجلس فرخنده بر مسند سلطنت نشسته بود قضایای دلکشا
و شعر و فهم و سخاوت آراسته عموم خلایق را از انعام و احسان آن حضرت بهره مند شده تتمه موجب سنوات امرا و خانان
هنگامی که مبلغی بسیار از خزانه عامره داده ابرای دنیه والد بزرگوار خود مقرر داشته دقیقه از دقایق دختر والد ماجد خود را عرض
نداشته بود بهباد هشت را کرده سپاهیان غربی بجرائم و احسان گفته لاقدوری چند با احوال ممالک ایران و لشکریان بهره مند
جمعی از سرکشان فرقا شیبه نیز مخالفت ورزیده در هر سری سودائی و در هر مقام عرصه طغیان و طغیان در آمده چنین انجیز منتشر شد طرفی اطراف
نیز بطبع افتاده دست تطاول بولایات ایران دراز کرده سلطان مراد خواند کار ردم نقض عهد و پیشتاق پر کرده لشکر بآذربایجان
و شیروان فرستاده نواب او با جمعیت با اتفاق سپاه و امرا و مبارزه او با قات قوت بر مدافعه نیافته شاهزاده کامگار سلطان
حمزه میرزا در زاده عزت و حمیت والد بزرگوار بمعاونت در رکاب والد بزرگوار رفته قریب از ثلاثه با رومیه و کارباشاهزاده کامگار
بدار جهاد رسیده رومیه تسلط تام و کامل ولایت شیروان و دارالسلطنه تبریز را با قلعه ثعلبیر و اخته و بعضی از ممالک جنان را
گرفته عبدالله خان ازبک نیز بطبع خراسان لشکر بخراسان آورده دارالسلطنه هرات را بعضی ممالک تصرف نموده نواب سکندر خان
از معضله شهادت سلطان حمزه میرزا و بعد از انتقامات بکار رکاب از مملکت داری رشیده بجهانگیر و متفکر در
زاویه حیرت نشسته بقوه او از طنطنه شهریار جهانبانی عباس کبیر شاه از جانب خراسان بلند آوازه و در سنه ۹۹۵
بتاسید حضرت غیبی شاه از ملک مزبور گذشته داخل دارالسلطنه قزوین گردیده نواب سکندر خان نیز از اصفهان بقزوین آمده
بدیدن فرزند ارجمند مسرور و شادمان و فور عظیم دانسته با الطوع و الرغبه تاج و تخت سلطنت بفرزند ارجمند گذاشته

بفراغ باب گوشه ازداختیار کرده نالکه در ۱۰۰۰ در دولتخانه قزوین مدار بقا ارتکاب نفحه در ۱۰۰۰ نامزد صین
مدفون گردیده بعد از مدتی نعش پرنقش پسکا از نالکس مشرف نقش نفحه

نام و نسب اکابر
در عهد او
نام و نسب و سلطنت اولاد سکندر خان

در آمده در سنه ۹۹۵ در دارالسلطنه قزوین جلوس فرموده بحسن ولایات پرداخته در هر کس ولایتی را تصرف نفحه چنین اول
دفع دشمن خانگی را مهم دانسته از قزوین باصفهان آمده بموجبی که در ایالت تفویض داده متفحص مع جماعتی خصوصیان
و طرفیان در زینه نفحه بقتل رسانیده و بعد از آن مخالفان و فسقه خانه که نه بموجب آ

قلعه اصطخر و سرخ و یعقوب خان در الفقار تصرف
نفحه بعد از اصفهان بشیراز در قلعه مزبوره

قلعه لاران و یوسف خان تصرف نفحه بعد
از زور و قهر بر همه متحصنین و در
آنجا بقی تصرف و آنقا هر مانده
مفتوح گفتار

قلعه و لشکر بسیار بعد از محاصره و گلوله
قلعه سابدبت آورده و لشکر را بسیاست
فرمحه قلعه را با خاک یکسان نفحه

لشکریان که همراه روم افغان کرده
تصرف رفته دراده لادن و فغان احمد
و اذ کیلان و لاهیجان بعد از اندک
تصرف در آورده خان احمد را اخراج نمود
فرمودند

قلعه سندان و امیر حمزه خان متصرف و بعد از
استقلال میرزا حسن لشکر مجلم بحسن تدبیر آنرا
تصرف فرمودند

ولایت رستمدار که لشکر بسیار رفته بر آنجا
یاغی زحمت بعد از چهار ماه تخلیه شد بعد از
عباس را بیت آورده بخراب نفحه را به شهر آمل
از ولایت را قلع و قمع نفحه ولایت مزبور را
تصرف دولت قاهره در آورده

ولایت لرستان که با لشکر بسیار رفته بر آنجا
ولایت مزبوره را تصرف در آورده بود در ولایت
نفحه ولایت با بلغار توم کی بر خراسان در حرکت
آمده چون تفنگ رسیده از آنجا که مقاومت نیاورده
کوچ کرده چون قورخ ها بسیار بود سالار که راه بیرت
این رسید با دو سی چهار خان همیشه زاده عبدالمومن خان
جنگ کرده و او را شکسته خانه ولایت خراسان
تصرف اولیای دولت قاهره در آمد